

محمود راسخ افشار

آزمون انقلاب مصر

در خبرهای مربوط به نخستین نشست پارلمان مصر (۳ بهمن ۱۳۹۰) آمده بود که دو سوم از نمایندگان منتخب مردم به گروه‌های مذهبی تعلق دارند. راجع به ترکیب یک سوم دیگر، طرفداران نظام سابق، عناصر مترقی و سکولار اطلاعات مشخصی داده نشده بود. انتخاباتی که در چندی پیش در تونس برگزار شد نیز نتایجی خیلی بهتر از آن چه در مصر بدست آمد به بار نیاورده بود.

هر چند در جریان خیزش مردم مصر علیه مبارک و نظام او فرد، افراد، حزب یا گروه خاصی به عنوان رهبری جنبش خودنمایی نکرد ولی کسانی که تصویرهای تلویزیونی و اخبار و گزارش‌ها را در روزنامه‌ها و مجله‌ها از خیزش مردم در مصر، به ویژه در قاهره در میدان تحریر و اسکندریه، به طور منظم دنبال می‌کردند به خاطر دارند که ترکیب جمعیت در آن جا و افرادی که در مصاحبه‌های گزارشگران به عنوان سخنگویان لحظات جنبش ظاهر می‌شدند ترکیب دیگری را از آن چه اکنون در پارلمان دیده می‌شود نشان می‌داد.

ص ۲

آکن گرش

ترجمه بهروز عارفی

صدای چکمه‌ها و خشم توده‌ها

زلزله ژئوپولیتیکی در خاورمیانه

ادامه تظاهرات در مصر، سوریه، یمن، بحرین و سایر کشورهای عربی تأکیدی است بر این واقعیت که قیام‌هایی که یک سال پیش در منطقه شعله‌ور شد، هنوز به پایان نرسیده است. اما نمی‌توان فراموش کرد علاوه بر فرایند دموکراسی‌سازی، جایگاه این منطقه که مناقشه‌های متعددی آن را به اغتشاش کشانده، در ژئوپولیتیک جهانی نیز مورد چالش است.

«شیر نفرت دارد بیگانه در خانه‌اش داخل شود. شیر خوش ندارد بیگانه‌ها از فضایش عبور کنند. شیر دوست ندارد اولادهایش در عملیات شبانه از پیشش برونند. شیر حکومت‌های موازی را قبول ندارد. شیر پادشاه جنگل است و در جنگل حکومت می‌کند و شیر کس دیگری را در جنگل دوست ندارد.»

منظور از بیگانه‌ها چه کسانی است؟ به یقین، منظور سربازان، «نیروهای بین‌المللی خدمات امنیتی» است که به خانه‌های مردم تجاوز کرده و افراد مظنون را دستگیر می‌کنند. مردی که در میان کف زدن‌های سالن این جماعات را بر زبان آورد، وجه مشترکی با یک حیوان درنده ندارد. او حامد کرزی است که امریکائیان در سال ۲۰۰۱ به قدرت نشانندند؛ موجودیت او مدیون امریکاست؛ او در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹ تقلب کرد و در این راه از تأیید «جامعه جهانی» نیز برخوردار بود (۱). کرزی با این گفتار ملی‌گرایانه، در تدارک پس از سال ۲۰۱۴ است. در آن سال، قرار است

ص ۹

یونس پارسا بناب

نگاهی به جنبش فتح وال استریت

در بحبوحه‌ی آغاز سومین ماه "جنبش فتح" در بیش از سیصد شهر و شهرک بزرگ و کوچک در آمریکا بشریت شاهد این واقعیت است که امواج خروشان بیداری و رهائی بعد از شکل‌گیری و فراز در کشورهای سه قاره بالاخره به سواحل رأس نظام سرمایه (و یا به قول فعالان جنبش "شکم هیولا" "Belly of the Beast" نیز رسیده است. نگارنده از آغاز این جنبش در شهر واشنگتن (از ۷ اکتبر ۲۰۱۱ به این سو) چندین بار در مجمع عمومی "پارک آزادی" و در مجمع عمومی "میدان مک فرسن" (محل تجمع فعالان جنبش) شرکت کرده و اطلاعات قابل توجهی را در باره‌ی جنبش جاری، اهداف و استراتژی‌ها و هم چنین در باره‌ی نظرگاه‌ها و نوع برخوردها و سبک و شیوه‌های توضیحی و آموزشی فعالان آن جمع‌آوری کرده که در این نوشتار (در دو بخش جداگانه) مورد بررسی قرار می‌دهم.

در بخش اول این نوشتار پیش از بررسی نوع برخوردها به نظام حاکم و سبک و بیان توده‌ایی و عامه فهم فعالان در توضیح مسائل و مضامین مربوط به نظام جهانی سرمایه داری، بگذارید بطور اجمالی به ویژگی‌ها، ابعاد این جنبش و ترکیب بندی نیروهای اجتماعی و طبقاتی درون آن بپردازیم.

ص ۳

آکسن کالینیکوس

ترجمه و تخلص: محمود راسخ افشار

علیه پست‌مدرنیسم (۴) فصل دوم-۲

مدرنیسم و سرمایه‌داری

زمانی روشن اندیشی به من روی آورد که مرا

افسارگسیختگی فکری آن چه مدرن نامیده می‌شود فراگرفت.

لویی آراگون

تئوری عقلی‌گری- استدلال و تفسیر موافق با دلایل عقلی- (راسیونالیزاسیون) ویر- شاید اندیشه‌ی مرکزی در تئوری اجتماعی غیر مارکسیستی- مهم‌ترین تک شرح بنیان مدرنیته را بدست می‌دهد. مدرن‌گری (مدرنیزاسیون) در وهله‌ی اول، متضمن جدایش پراکسیس‌های اجتماعی یگانه بویژه اقتصاد سرمایه داری و دولت مدرن است. هابرماس می‌نویسد «فقط در جامعه‌های غربی جدایش این دو، زیر سیستم‌هایی که به طور تکمیل‌کننده در رابطه‌ی درونی با یک دیگر قرار دارند، تا بدان جا پیش می‌رود که مدرن‌گری می‌تواند خود را از پیکربندی ابتدایی برجسته سازد و به شیوه‌ای خود تنظیم کننده ادامه یابد.» در وهله‌ی دوم این پروسه‌ی جدایش مستلزم نهادین‌گری نوعی خاص از عمل است، آن‌چه ویر عقلی‌گری مثبت (zweckrational) می‌نامد، یا عمل خردورزانه‌ی سودمند، که در جهت انتخاب مؤثرترین وسیله برای تحقق هدفی از پیش تعیین شده قرار دارد. برای ویر خردگری زندگی اجتماعی را

ص ۱۲

قابل انکار نیست که در میان

مردمی که در تجمع‌های اعتراضی

شرکت داشتند زنان با حجاب و مردان با ظاهر مذهبی نیز دیده می‌شدند. ولی اقلیتی بیش نبودند. پرسیدنی است چه عامل یا عواملی در جامعه‌ی مصر پس از راندن مبارک از مسند قدرت به برآمدن وضعیت موجود کمک کرده است. چرا نیروهای مترقی، غیر مذهبی و سکولار که در آن روزها میدان‌دار اصلی و موتور جنبش بودند پس از استعفای مبارک به پس‌صحنه رانده شدند و سیستمی که مبارک در ظرف بیش از سی سال دیکتاتوری ایجاد کرده بود با رفتن او تنها سرش را از دست داد و پیکرش همچنان پابرجاست و می‌کوشد سنگرهای از دست رفته را یکی پس از دیگری باز اشغال کند.

از آن‌جا که آماج خیزش مردم مبارک بود و نه سیستم او در کلیت‌اش، بالاستعفای مبارک جنبش تصور کرد به هدف خود دست یافته و در نتیجه انرژی و پویایی خود را از دست داد.

اتحاد موقت میان مردم از لایه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که مبارک علت بوجود آمدن آن بود با استعفای او و رانده شدنش از قدرت موضوع موجودیت‌اش را از دست داد و از هم پاشید. در شرایط جدید پس از مبارک تنها نیروهایی توانستند نفوذ خود را در مردم حفظ کنند و گسترش دهند که دارای تشکیلات بودند. نیروها و عناصر مترقی، غیر مذهبی و سکولار که در جریان قیام به آن افتخار می‌کردند و به خود می‌بالیدند که حزب، دسته و سازمانی ندارند، پس از رانده شدن مبارک از قدرت در وضعیت پراکندگی و افتراق قرار گرفتند. فقدان سازمان و تشکیلاتی که به مردم اهداف مشخص و معین و راه رسیدن به آن‌ها را نشان دهد، باعث شد این عناصر و گروه‌های کوچک هر روز بیش از پیش نفوذ خود را در میان مردم از دست بدهند و نتیجه‌ی بی‌سازمان و تشکیلات بودن آنان بیش از پیش در انتخابات پارلمان مشهود شد. هنوز گزارش نشده است چند تن از آنان توانسته‌اند به پارلمان راه یابند.

گرچه نیروهای مذهبی و به ویژه اخوان المسلمین وقتی جنبش جریان داشت و نتیجه‌اش هنوز معلوم نبود در آن حضور داشتند، ولی برنامه‌ی مذهبی خود را برای آینده بسیار محافظه‌کارانه مطرح می‌کردند و می‌کوشیدند همواره تاکید کنند که اجرای شریعت اسلامی در دستور کارشان قرار ندارد و خواهان آزادی، دموکراسی و جامعه‌ای مدرنند که در آن برابر حقوقی زن و مرد حاکم باشد. ولی در پارلمان برخی از نمایندگان وابسته به گروه‌های مذهبی به هنگام ادای سوگند، وفاداری به شریعت اسلامی را نیز در سوگند خود می‌گنجاندند. یادآور تفاوت میان گفته‌های خمینی در پاریس پیش از به قدرت رسیدن و سخنان و کارهایش در ایران پس از کسب قدرت!

اگر نتیجه‌ی انتخابات پارلمان در مصر و ترکیب اعضای آن منعکس‌کننده‌ی واقعی توازن نیروهای اجتماعی باشد پرسیدنی است پس چرا با داشتن چنین اکثریتی، یعنی اکثریتی دو سومی در میان مردم، نیروهای مذهبی و در رأس آنان اخوان المسلمین، در جریان جنبش نه تنها رهبری آن را در دست نداشتند و نه تنها کوششی برای بدست گرفتن رهبری نکردند بلکه هیچگاه شعارها و خواسته‌هایی را که حاکی از این باشد که خواهان استقرار حاکمیتی مذهبی می‌باشند مطرح نکردند بلکه بر عکس از هر فرصتی استفاده می‌کردند تا به مردم اطمینان دهند که آنان نیز خواهان استقرار آزادی و دموکراسی و

حاکمیت قوانین مدنی در مصر هستند.

نیروها و عناصر مترقی و سکولار تازه پس از پیروزی مرحله‌ای جنبش و بیرون راندن مبارک از قدرت و توازن قوایی که به ضرر آنان در وضعیت جدید پدید آمده است متوجه این واقعیت شده‌اند که نداشتن سازمان و تشکیلات تا چه اندازه به ضرر آنان و جنبش تمام شده است.

اگر چه در جریان جنبش و روزهای انقلاب همگی آنان هدف و برنامه‌ی واحدی داشتند، یعنی سرنگونی رژیم مبارک، ولی پس از برکناری مبارک تنها چیز مشترک و واحدی که برای آنان باقی مانده بود شعارها و خواسته‌های آزادی، دموکراسی و دولت مدرن سکولار بود. اما، اگر چه این واژه‌ها و مقوله‌ها برای روشنفکران و درس‌خوانده‌ها ممکن است محتوایی داشته باشد، هرچند با مصادیق گوناگون، ولی برای توده‌های مردم این واژه‌ها و مقوله‌ها، واژه‌ها و مقوله‌هایی هستند کاملاً انتزاعی که نمی‌دانند با آن‌ها چه باید بکنند و چه وضعیتی را برای آن‌ها به ارمغان خواهد آورد. روشنفکران و درس‌خوانده‌ها که شیفته‌ی این واژه‌ها و مقولاتند- در اینجا کاری به این نداریم که آیا اکثریت آنان می‌دانند راجع به چه چیزی صحبت می‌کنند- باید دیگر از تاریخ جنبش‌ها و انقلاب‌های چند قرن گذشته و دوران معاصر این درس را گرفته باشند که توده‌های مردم اگر چه در جریان قیام و انقلاب این واژه‌ها را شعار می‌دهند ولی علت جنبش و انقلاب آنان به خاطر تحقق مثبت این شعارها نیست، به این دلیل ساده که درک روشن و مشخصی از آن‌ها ندارند. بلکه آنچه آنان را به جنبش و انقلاب جلب می‌کند شرایط اقتصادی و اجتماعی واقعی و ملموسی است که در زندگی می‌کنند. آنان علیه شرایط اقتصادی و اجتماعی موجود و برای نفی آن انقلاب می‌کنند به این امید که آن چه جانسپین وضع موجود می‌شود برای آنان بهتر از وضعیتی باشد که قبلاً حاکم بود. و اغلب، آن طور که تاریخ تاکنونی نشان داده است، اگر انقلاب‌شان پیروز شود با شگفتی درمی‌یابند که امیدشان توهمی بیش نبوده است.

به دلایل فوق نیروها و عناصر مترقی مصر که تازه متوجه ضعف خود در نتیجه‌ی فقدان سازمان و تشکیلات شده بودند و می‌دیدند ضد انقلاب چگونه یک موضع پس از موضع دیگر را از چنگ آنان بیرون آورده است، خواستار تعویق انتخابات بودند تا به وضعیت خود سر و سامانی بدهند. ولی برای تحمیل این خواست به حاکمان می‌بایست مردم را پشت سر خود بسیج می‌کردند. اما درست به دلیل نداشتن سازمان و تشکیلات که بتواند مردم را پشت سر آنان بسیج کند، روشن بود که نیروهای ارتجاعی که تکیه بر نادانی، بی‌اطلاعی و خرافات مردم دارند به هیچ وجه حاضر به تعویق انتخابات نخواهند شد تا نیروهای مترقی و سکولار فرصت بسیج نیروها را بدست آورند، خود را به مردم بشناسانند و دستکم سهم بزرگی از نمایندگان پارلمان را برای خود بدست آورند که به آنان امکان مقابله با نیروهای مذهبی را بدهد. البته در مصر وضع به این حال باقی نخواهد ماند. اگر در مصر استبداد مذهبی یا مجدداً استبداد نظامی برقرار نشود و نیروهای مترقی فرصت سر و سامان دادن به خود را بیابند و تشکیلات مناسب را بوجود آورند، احتمال این که توازن نیروهای اجتماعی به سود آنان تغییر کند وجود دارد.

متأسفانه برغم این واقعیات و تجربه‌ها- و البته تجربه‌ی انقلاب خودمان و جنبش ۸۸- جمهوریخواهان مترقی و سکولار ایرانی در

نگاهی به جنبش...

ویژگی های جنبش فتح

جنبش فتح وال استریت که جنبشی بی نظیر است به جهات مختلف با جنبش های تاریخ پنجاه سال گذشته آمریکا و تا اندازه ای اروپا و دیگر کشورهای مسلط مرکز تفاوت های نمایان دارد که در اینجا به برخی از آن ها به طور اجمالی اشاره می شود:

۱- این جنبش بر خلاف جنبش های گذشته محدودیت های زمانی و مکانی ندارد. از فتح و تصرف فضا- مکان های متعدد تا فلج سازی نهادها و ساز و کارهای نظام جهانی سرمایه آغاز شده و روزانه گسترش می یابد. به عبارت دیگر بر خلاف جنبش های اجتماعی گذشته (جنبش ضد جنگ، جنبش زنان، جنبش حقوق مدنی و...) که غالباً حوزه های فعالیت خود را محدود به یک رشته تظاهرات، اعتراضات، اعتصابات چند ساعته و یا چند روزه در شهرهای معین می کردند، جنبش فتح وال استریت خود را از نظر زمانی به چند ساعت و چند روز و هفته معین محدود نساخته است. طبق پیش بینی تحلیل گران جامعه شناس، حوزه های زمانی و مکانی این جنبش احتمالاً به متجاوز از یک سال و حتی بیشتر از آن و به تمام شهرها و شهرک های درون آمریکا و حتی اروپا، استرالیا، زلاند جدید و... نیز بطور چشم گیری گسترش خواهد یافت.

۲- بر خلاف جنبش های اجتماعی در گذشته، جنبش فتح به هیچوجه "تک محوری"، "تک مضمونی"، و "تک موضوعی" (single issue oriented) نیست. جنبش های ضد جنگ، فمینیستی، حقوق مدنی، و... که بدون تردید بنوبه ی خود جنبش های اصیل و مهمی در تاریخ مبارزات مردم آمریکا در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بودند ضرورتاً ضد نظام نبودند. ولی در جنبش کنونی نوک تیز حمله متوجه "واحد کل" یعنی نظام حاکم "یک در صدی ها" (اولیگوپولی های جهانی تر، عمومی تر، و مالی تر شده ی سرمایه داری) است.

۳- ویژگی مهم این جنبش که به آن یک خصلت استراتژیکی کیفی می دهد این است که در این جنبش (دوباره بر خلاف جنبش های گذشته در جامعه ی آمریکا) جوانان که عمدتاً تحصیل کرده و دانشگاه دیده هستند در کنار کارگران آمریکائی که در سال های اخیر (از پائیز ۲۰۰۸ به این سو) به خاطر اوج گیری بحران مالی بیکاری بین آن ها رواج یافته است، قرار دارند.

۴- فعالان جنبش فتح بر خلاف گذشته ها عامل اصلی محرومیت، بی امنی معیشتی، بیکاری و بی خانمانی اکثریت قابل توجهی از قشرهای مختلف مردم (۹۹ درصدی ها) را منبعث از "فساد مالی"، "احتکار"، "اختلاس"، "اشتباه"، "جنگ" و "بی خردی" که دامن دولتمردان و گردانندگان اصلی اولیگوپولی های حاکم را گرفته اند، نمی بینند. این فعالان که تعدادشان روزانه افزایش می یابد بر آن هستند که تک تک این مشکلات معلول و مخلوق رژیم سرمایه داری است.

۵- شایان ذکر است که در جامعه ی آمریکا بویژه در درون نهادهای دولتی و خصوصی در رسانه های گروهی، در کلیساها و اماکن دینی- مذهبی هر نوع سخن و اشاره به دو کلمه ای که با حرف C شروع می شوند تا این اواخر "تابو"، "نامناسب"، "ناپسند" و حتی "گناه" و "مکروه" شناخته می شد. این دو کلمه ی اخیراً "رها گشته" که با حرف C شروع می شوند، عبارتند از: Capitalism (سرمایه داری) و Class (طبقه). جنبش فتح و فعالان چالشگر ضد نظام امروز این دو کلمه ی معنی دار و بهم مربوط را ورد زبان عام و خاص قرار داده اند.

ترکیب بندی درون جنبش کنونی

در اینجا پیش از بررسی مواضع سیاسی گردانندگان اصلی و فعالان

خواب خرگوشی بسرمی برند و در عمل نشان می دهند که کمترین درسی را از این واقعیت ها نگرفته اند. اخیراً اینجا و آنجا با شدت یافتن بحران اقتصادی و سیاسی در کشور، افرادی که اغلب آنان مورد اعتماد مردم نیستند و معلوم نیست سرشان به کجا بند است و دست کدام دولت بیگانه و سازمان جاسوسی در پشت آنان قرار دارد، به کوشش های چند ساله شان در جهت ایجاد تشکیلات شدت بخشیده اند. جمهوریخواهان مترقی، سکولار و مستقل این اقدامات را نباید دست کم بگیرند. اگر چه چلبی سازی حتا در عراق برای آمریکا مؤثر نیافتاد و حافظه ی تاریخی و تجربه ی ایرانیان با آن همه سابقه ی تاریخی در مبارزات آزادیخواهانه و استقلال طلبانه و انقلاب ها با عراق بسیار متفاوت است، ولی چنین جریاناتی می توانند دستکم برای جمهوریخواهان مترقی مشکل ساز شوند.

اغلب گفته می شود چون مبارزه برای براندازی نظام منحوس و فاجعه آفرین اسلامی باید در ایران صورت بگیرد، حکمی که در درستی آن تردیدی نیست، پس سازماندهی این مبارزه از نظر تشکیلاتی یعنی اقدام در جهت ایجاد تشکیلات مناسب از نظر تدوین برنامه، استراتژی، تاکتیک، نقشه ی عملی راه، خواست ها و شعارها، پیوند دادن مبارزات در سراسر کشور و در بخش های گوناگون، از جنبش دانشجویی گرفته تا جنبش کارگری، در مبارزه ای مشترک با هدف واحد سرنگون کردن نظام یعنی رهبری سیاسی این مبارزه نیز باید حتماً در داخل کشور انجام گیرد.

البته کسی تردید ندارد که در صورت وجود امکان عملی و واقعی انجام چنین کاری در ایران این اقدامات باید در داخل کشور انجام گیرند. ولی اگر چنین امکانی در داخل کشور وجود نداشته باشد چه باید کرد؟ آیا باید دست روی دست گذاشت و در انتظار وقوع معجزه ای نشست تا کار از کار بگذرد و باز افسوس خورد که یککاش در زمانی که امکانش وجود داشت دست به اقدامات لازم می زدیم! کاری که بارها برای نیروهای مترقی رخ داده است.

همه می دانند که رژیم اسلامی از تشکیلات مثل جن از بسم الله می ترسد. زیرا به اهمیت کارکرد آن واقف است. سران رژیم حتا به اپوزیسیون رسمی نظام یعنی اصلاح طلبان که از هر فرصتی استفاده می کنند تا به انواع و اقسام گوناگون سرسپردگی خود را به نظام اعلام دارند و خواهان اجرای بدون تنازل قانون اساسی رژیم اسلامی یعنی حاکمیت ولایت مطلقه ی فقیه هستند اجازه داشتن تشکیلات نمی دهد. حال چه رسد به تشکیلاتی که هدف خود را براندازی نظام قرار می دهد. سران رژیم می کوشند از هر گونه تجمعی جلوگیری کنند. و بدون تجمع و بحث و گفتگو و فعالیت های عملی نه می توان تشکیلاتی را سازمان داد و نه می توان در سطح کشور فعالیت آن را گسترش و در نتیجه اجزای جنبش را به هم پیوند داد و استمرار مبارزه را تا سرنگونی نظامی که بوی تعفن لاشه اش به آسمان رسیده است، تامین کرد.

حال پرسیدنی است در چنین اوضاع و احوالی کسانی که ایجاد تشکیلات لازم برای تامین نیازهای سیاسی و برنامه ای جنبش براندازی نظام را فقط و فقط و در شرایطی که هیچ امکانی برای آن در داخل کشور وجود ندارد کار عناصر سیاسی درون کشور می دانند و این را تبلیغ می کنند که در خارج از کشور نباید دست به چنین کاری زد و باید در انتظار ماند تا در داخل کشور معجزه ای روی دهد آیا برای پوشاندن ضعف و ناتوانی خود این را نمی گویند؟

آمریکا. پیوستن این قشر از جوانان که عمدتاً علیل، ناتوان و "ناقص الاعضاء" هستند، به جنبش فتح نه تنها یک "بُعد اضافی انسانی" می‌دهد بلکه بُعد ضد امپریالیستی و درجه‌ی همبستگی فعالان درون جنبش را با مبارزات توده‌های عظیم خلق‌های کشورهای پیرامونی در بند، نمایان‌تر و برجسته‌تر می‌سازد.

مواضع و گفتمان‌های رایج در درون جنبش

۱- سرمایه داری به عنوان یک سیستم اقتصادی با بُعد جهانی به مرحله‌ای از عمر خود رسیده که دیگر قادر نیست بقای اکثریت عظیمی از مردم ("۹۹ درصدی‌ها") را تأمین سازد. به عبارت دیگر منطق حاکم (انباشت سرمایه از طریق سود) بر عقول "یک در صدی‌ها" (اولیگوپولی‌ها= صاحبان ثروت و قدرت) منطقی است پیر و "فروتوت" و "بی ربط" و گندیده که جهان را بدو بخش "دارا" و "ندار" و جمعیت ۷ میلیارد نفری کره‌ی خاکی را بین پانزده میلیون نفر (صاحبان ثروت و قدرت به اضافه‌ی اعضای خانواده هایشان = "یک در صدی‌ها") و نزدیک به هفت میلیارد نفر (محرومین جامعه = "۹۹ درصدی‌ها") تقسیم کرده است.

۲- وقتی نظامی به مرحله‌ی گنبدگی و فروتنی خود می‌رسد و با توسل به عمل‌هایی چون جنگ و فساد می‌خواهد با غصب و تاراج (یا با اختلاس و احتکار) به عمر حاکمیت زانو وار خود ادامه دهد این حقوق و وظیفه‌ی انسان‌هاست که علیه آن نظام برخاسته و از حقوق خود و شهروندان‌شان حفاظت کنند.

۳- دولتی دموکراتیک است که قدرت "عادلانه" خود را از توده‌های مردم کسب کند. دولت‌های کنونی در جهان عموماً قدرت خود را که "ناعدلانه" است از سوی اولیگوپولی‌ها کسب می‌کنند. این دولت‌های فرمانبر (اولیگارشی‌های "چند حزبی"، "دو حزبی"، "تک حزبی" و "بی حزبی") در خدمت "یک در صدی‌ها" هیچ وقت از توده‌های مردم ("۹۹ درصدی‌ها") اجازه نمی‌گیرند که در جهت کسب سود و ثروت، آن‌ها و کره‌ی زمین را استثمار و تخریب کنند. دموکراسی که در یک پروسه‌ی اقتصادی (قوانین حاکم بر بازار) بدست می‌آید، عموماً یک دموکراسی دم بریده‌ای است که یک p (people = مردم) را قربانی یک P دیگر (profit = سود) ساخته و در نهایت به فاشیسم منجر می‌گردد.

۳- به عقیده‌ی فعالان جنبش علت این که بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم از جنبش فتح حمایت می‌کنند به خاطر سرنوشتی است که طبقه‌ی کارگر آمریکا در سی سال گذشته با آن روبرو گشته است. در سی سال گذشته (از زمان آغاز ریاست جمهوری راندل ریگان در ۱۹۸۱ تا کنون) "یک در صدی‌ها" با اعمال فشار و کنترل بیشتر بر دولت‌مردان تلاش کرده‌اند اکثر امتیازات، حقوق و مزایایی را که طبقه‌ی کارگر آمریکا در طی مبارزات دهه‌های بعد از پایان جنگ جهانی دوم (از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵) به حق کسب کرده بود از آن طبقه پس بگیرند. اولیگوپولی‌ها با خصوصی سازی‌ها، لغو انتظامات و مقررات عمومی و اعمال قوانین حاکم بر "بازار آزاد" به ضرر نیروهای کار و زحمت و به نفع اولیگوپولی‌ها عمل کرده و آنچه را بر آن‌ها (کارگران و دیگر زحمتکشان) "حرام" دانستند برای خود "حلال" ساختند. پس شورش و خیزش و برپائی انقلاب علیه آن‌ها نه تنها ضروری و حیاتی است بلکه "عادلانه" و "بحق" بوده و رکن اصلی حقوق بشر قرن بیست و یکم محسوب می‌شود.

۴- در این مدت زمان سی ساله که بنام فاز فعلی گلوبالیزاسیون (گسترش "بازار آزاد" نئولیبرالی) معروف است تمام دولت‌های حاکم در آمریکا تلاش کرده‌اند اتحادیه‌های کارگری را ضعیف‌تر و وابسته‌تر به

درون این جنبش به آرایش و ترکیب‌بندی اجزاء مختلف و متعدد درون این جنبش اشاره می‌شود. در حال حاضر که از عمر این جنبش متجاوز از دو ماه گذشته به روشنی قشرهای طبقاتی و اجتماعی زیرین را می‌توان در درون آن تشخیص داد:

۱- جوانان متعلق به قشرهای طبقاتی مختلف ("۹۹ درصدی‌ها") که عموماً بیکار و یا علیرغم داشتن لیسانس و فوق لیسانس نمی‌توانند در "بازار کار" جذب گردند. مضافاً بخش قابل توجهی از جوانانی که هنوز مشغول کار هستند در دو روز تعطیلی آخر هفته و در روزهای وسط هفته بعد از مرخصی از کار به جنبش می‌پیوندند. تعداد و درصد این جوانان در بعضی از شهرها (مثل واشنگتن) کمتر از جوانان بیکار نیست.

۲- بازنشستگان بخش خصوصی که به مقدار قابل توجهی حقوق و مزد ماهانه بازنشستگی‌شان در سال‌های اخیر به خاطر خصوصی سازی بیمه‌های بازنشستگی کاهش یافته و زندگی عادی و امرار معاش را بر اکثریت آن‌ها سخت و در خیلی مواقع غیر قابل تحمل ساخته است. باید خاطر نشان ساخت که مقدار قابل ملاحظه‌ای از بازنشستگانی که وضع معیشتی خوبی دارند به خاطر عشق و علاقه به فرزندان خود که در این جنبش حضور فعال دارند به جنبش فتح پیوسته‌اند. تعداد این نوع بازنشستگان در ماه نوامبر ۲۰۱۱ به طور چشم‌گیری افزایش یافته است. کمک‌های مالی، غذائی و طبی و بهداشتی این بخش از بازنشستگان به "چادر نشینان" جنبش فتح" در شهرهای مختلف آمریکا خیلی چشم‌گیر و آموزنده است.

۳- کارگران بویژه بیکار، بعد از جوانان دومین نیروی بزرگ در ترکیب بندی جمعیت در جنبش را تشکیل می‌دهند. در تاریخ حداقل پنجاه سال گذشته این اولین جنبشی است که ما شاهد شرکت فعال طبقه‌ی کارگر در درون جنبش همگانی و در کنار جوانان و بازنشستگان هستیم. طبق محاسبات و بررسی تحلیل‌گران سیاسی در اواسط سال ۲۰۱۲ میلادی تعداد کارگران بیکار در آمریکا به نزدیک بیست میلیون نفر خواهد رسید. این امر به خواست شرکت کارگران در جنبش فتح شدت خواهد بخشید.

۴- بی خانمان‌ها (homeless) که عموماً در پارک‌ها، میدان شهرها، جلوی محوطه‌ی متروها، زیر پل‌ها و در درون اتوبوس‌ها و تریلرهای متروک زندگی می‌کنند. پدیده‌ی بی خانمانی در آمریکا بقدری گسترده و فراگیر است که آن کشور را که در حال حاضر در رأس نظام سرمایه داری قرار دارد و اکثر صاحبان اولیگوپولی‌های حاکم بر اقتصاد جهانی (و به قول فعالان جنبش فتح "یک در صدی‌ها") در آنجا زندگی می‌کنند، بطور نمایان و برجسته از کشورهای دیگر مرکز (کشورهای اروپای غربی، استرالیا، و...) متمایز می‌سازد. بطور مثال، در شهر نیویورک که دوازده میلیون نفر جمعیت دارد، تعداد بی خانمان‌ها متجاوز از ۱۰۰ هزار و یا در شهر واشنگتن (پایتخت آمریکا) که نزدیک به نیم میلیون نفر جمعیت دارد، تعداد بی خانمان‌ها نزدیک به ۱۰ هزار نفر است. از این بابت (وجود در صد بی خانمان‌ها) نیویورک و واشنگتن بیشتر به شهرهای شانگهای، مومبای، مانیلا، کراچی، تهران، قاهره، لاگوس، ریودوژانیرو و... در کشورهای پیرامونی و نیمه پیرامونی شباهت دارد تا به شهرهای استکهلم، برلین، پاریس و... در اروپای آتلانتیک. به هر رو جذب این بخش از توده‌های مردم همراه با زاغه نشینان، ساکنین گنوها و... (که از نظر جامعه شناسی طبقاتی و قشرشناسی امروزه به نام انبوهان "فرو طبقاتی" (underclass) معروف شده‌اند) به صف جنبش بُعد جدید و قابل تأملی را به این جنبش بالقوه سرنگون‌ساز می‌دهد.

۵- سربازان و دیگر بازگشتگان از جنگ‌های مرئی و نامرئی اخیر

چون "مبارزه با تروریسم"، مبارزه "با مواد مخدر"، مبارزه "با راهزنان دریایی" و "مداخلات دوستانه" و... گسترش می‌یابند نه با خواست (و نه با رأی) مردم آمریکا بلکه به فرمان و خواست اولیگوپولی‌های معدودتر و مالی‌تر شده بمورد اجرا گذاشته می‌شوند که امروز بیش از هر زمانی در گذشته هارتر گشته‌اند. تاکید نگارنده بر روی واژه‌ها و انگاشت‌هایی چون "معدودتر"، "مالی‌تر"، "عمومی‌تر"، و "جهانی‌تر" گشتن کمپانی‌های فرا ملی اولیگوپولی‌ها این است که به درجه‌ی رشد آگاهی که در میان جوانان چالشگر جنبش فتح دربارهی نظام جهانی (سرمایه داری واقعا موجود) به وقوع پیوسته، توجه کنیم. بگذارید به چندین نکته در این مورد مشخصا در ارتباط با پدیده‌ی امپریالیسم که شکل و شمایل آن در صد سال گذشته دستخوش تغییر قرار گرفته، بطور اجمالی اشاره کنم:

۹- در آغاز قرن بیستم در بحبوحه‌ی عروج سرمایه داری انحصاری تمام کشورهای جهان به مستعمرات و نیمه مستعمرات و کشورهای استعمارگر کهنه و نوین تقسیم گشته بودند. حداقل ۱۴ کشور امپریالیستی بزرگ وجود داشت که عموما در تلاقی و جنگ و بعضی مواقع در تبانی و همکاری با هم در جهت تقسیم مجدد جهان به پروسه‌های تاراج و محروم سازی در کشورهای پیرامونی ادامه می‌دادند. کشورهای امپریالیستی که متکثر و متعدد بودند، کشورهای جهان را به "حوزه‌های نفوذ" بین خود تقسیم کرده بودند. هر یک از این کشورهای امپریالیستی بدون عنایت و حمایت دیگر امپریالیست‌ها می‌توانست در روز روشن به کشورهای واقع در "حوزه‌های نفوذی خود" حمله‌ی نظامی کند. در دوره‌ی بین دو جنگ جهانی (از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۹) بتدریج شکل و شمایل امپریالیسم دستخوش تغییر و دگرگونی شد و تعداد کشورهای امپریالیستی کاهش یافت و پروسه‌ی این تغییر و تحول در دوره‌ی بعد از جنگ جهانی دوم و در عصر "جنگ سرد" شدیدتر گشت.

۱۰- در دوره‌ی "جنگ سرد" که از سال ۱۹۴۷ شروع گشته و تا سال ۱۹۹۱ ادامه داشت، جهان عملا به دو "حوزه‌ی نفوذ" و یک حوزه‌ی "بی‌طرف" (کشورهای عضو "جنبش غیر متعهدها") تقسیم گشت. در این دوره‌ی تاریخی، آمریکا که موقعیت هژمونیکی در جهان سرمایه داری کسب کرده بود نمی‌توانست بدون در نظر گرفتن قدر قدرتی نظامی و سیاسی شوروی که به عنوان یکی از "دو ابر قدرت" موجود در جهان محسوب می‌گشت، روز روشن به کشور دیگری (که در حوزه‌ی نفوذش نبود) حمله‌ی نظامی بکند. اگر هم آمریکا در این دوره حتی به کشوری حمله‌ی نظامی می‌کرد نمی‌توانست از پی آمدهای آن عمل "یک جانبه‌ی" خود (مثل جنگ کره و جنگ ویتنام) در امان باشد و در آنجا با ناکامی روبرو می‌گشت.

۱۱- ولی بعد از فروپاشی و تجزیه‌ی شوروی و "بلوک شرق" و پایان دوره‌ی "جنگ سرد"، آرایش نیروها در جهان دستخوش تغییر و تحول قرار گرفت. با ظهور و حضور آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت نظامی در سطح جهان شکل و شمایل امپریالیسم به شدت تغییر کرد. نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) که سال‌ها متشکل از چندین نیروی امپریالیستی به صورت متکثر و متعدد در "حوزه‌های نفوذ" متعددی عمل می‌کرد، در دوره‌ی بعد از پایان "جنگ سرد" به شکل امپریالیسم "دسته جمعی سه سره" (امریکا، ژاپن، و اتحادیه اروپا) در آمده و آمریکا در رأس آن قرار گرفته است. امروزه بر خلاف دوره‌های بین دو جنگ جهانی (از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۹) و "جنگ سرد" (از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۱) آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت نظامی در روز روشن می‌تواند به هر کشوری در جهان حمله کند ولی دیگر امپریالیست‌ها چه آن‌هایی که شرکای آمریکا هستند و چه آن‌هایی که "دوستان" و "رقبای آمریکا" محسوب می‌شوند، نمی‌تواند بدون عنایت و حمایت آمریکا به کشوری دیگر (بر خلاف

مراکز ثروت و قدرت ساخته و تمام برنامه‌های اجتماعی- دولتی را که به نفع کارگران و دیگر زحمتکشان بوده‌اند عملا و قانونا لغو و نابود سازند. در این مدت زمان میانگین مزد کارگر در جامعه‌ی آمریکا بتدریج کاهش پیدا کرده و قدرت خرید او شدیداً پایین آمده است. امروز در صد قابل توجهی از این کارگران همراه با دیگر نیروهای اجتماعی (بازنشستگان، از جنگ برگشتگان، بی‌خانمان‌ها و...) به این امر آگاهی پیدا کرده و با صدای بلند در همه جا اعلام می‌کنند که: "اوضاع به قدری فلاکت بار گشته و نابرابری بقدری در جامعه‌ی آمریکا ریشه دوانده که در آن ثروت و املاک ۴۰۰ نفر آمریکائی بیشتر از کل دارائی ۱۵۵ میلیون نفر آمریکائی است و یک در صد آمریکائی‌ها صاحب ۷۰ در صد کل ثروت مالی آمریکا می‌باشند."

۵- جوانان جنبش فتح همراه با کارگران فعال درون جنبش که روزانه به تعدادشان افزوده می‌گردد در مجامع خود منجمله در مجمع عمومی شبانه‌ی خود اعلام موضع می‌کنند: "در ثروتمندترین کشور در تاریخ جهان نزدیک به ۵۰ میلیون نفر بدون بیمه‌ی بهداشتی - طبی بوده و یک کودک از هر پنج کودک، زیر خط فقر زندگی می‌کند." آگاهی توده‌های مردم بویژه کارگران نسبت به این واقعیت‌ها با در نظر گرفتن این امر که آمریکا در حال حاضر (که جمعیت اش ۳۱۰ میلیون نفر است) دومین جمعیت طبقه‌ی کارگر را (بعد از چین) در جهان دارد، به اهمیت و موقعیت مبارزاتی چالشگران درون جنبش فتح دو صد چندان می‌افزاید.

۶- در تاریخ سرمایه داری، دولت همیشه و عموما در خدمت طبقه‌ی حاکم بوده است. در عصر سرمایه داری انحصاری، مالی‌تر و جهانی‌تر گشته، دولت و دولتمردان (اولیگارش‌ی دو حزبی) آمریکا بیش از هر زمانی در گذشته در خدمت اولیگوپولی‌های معدودتر و ادغام گشته‌تر (ولی مالی‌تر و عمومی‌تر) قرار گرفته است. در سیاست‌های داخلی، دولت آمریکا به عنوان "دایه- دولت" (nanny -state) در خدمت اولیگوپولی‌هاست. این دولت عموما بدون توجه به افکار عمومی و حتی مصلحت و اندرز "مشاوران" دولتی دقیقا به فرمان اولیگوپولی‌های معدود عمل می‌کند و مثلا تعدادی از بانک‌ها را از "ورشکستگی" به اصطلاح "نجات" ("Bail out") می‌دهد. این دولت که خودش با کسر بودجه روبروست چگونه قادر است به نجات این بانک‌ها به شتاب؟ خیلی ساده! اولیگارش‌ی تحت فرمان اولیگوپولی‌ها متوسل به استفاده از سه محمول می‌گردد که عبارتند از: نخست- چاپ پول - اسکناس و اوراق بهادار دولتی، دو- فروش اوراق قرضه‌های دولتی به کشورهای چین، ژاپون، هلند، عربستان سعودی و... سه- مالیات اخذ گشته از مردم و عموما از کارگران و دیگر زحمتکشان که مجموعا ۲۱۰ میلیون نفر از جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند.

۷- شایان ذکر است که در آمریکا به خاطر اتخاذ قوانین مالیاتی بویژه در سی سال گذشته در صد مالیاتی را که اولیگوپولی‌ها به دولت فدرال و دولت‌های ایالتی می‌دهند عموما به مقدار قابل توجهی کمتر از در صد مالیاتی است که سالانه کارگران به اداره‌ی مالیات می‌پردازند. این وضع در سی سال گذشته (دوره‌ی "شکوفائی" بازار آزاد نئولیبرالیسم) وخیم‌تر گشته است. به قول معروف آتش بقدری شور گشته که آتش نیز به صدا در آمده است. اخیرا در آستانه‌ی آغاز جنبش فتح یکی از سرمایه داران بزرگ آمریکا در ملاء عام اعلام کرد که او و کمپانی‌ای که به او تعلق دارد کمتر از کارمندان دفتر او مالیات پرداخته‌اند (رجوع کنید به: روزنامه‌ی "نیویورک تایمز" ۱۴ اوت ۲۰۱۱).

۸- طبیعتا در سیاست خارجی نیز دولت اولیگارش‌ی آمریکا به آواز و آهنگ اولیگوپولی‌های کلان و معدود "می‌رقصد". جنگ‌های مرئی و نامرئی آمریکا که امروز در اکناف جهان تحت بهانه‌ها و مترسک‌هایی

گذشته‌ها) حمله کند.

۱۲- فعالان "جنبش فتح" معتقدند عمر کشور قدرتمندی که در سطح جهانی در حیطه‌ی بویژه نظامی- مالی موقعیت هژمونیکی پیدا می‌کند کم و بیش بیشتر از بیست و پنج سال نیست. موقعیت هژمونیکی امپراتوری انگلستان نیز در حول و حوش بیست و پنج سال (از ۱۸۸۵ تا آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴) طول نکشید. در واقع دوره‌ی بین دو جنگ جهانی یک نوع "دوره‌ی گذار" از عهد هژمونی بریتانیا به عهد هژمونی آمریکا بود که در زمان جنگ جهانی دوم شکل گرفت و سپس در دوره‌ی "جنگ سرد" بویژه بعد از سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۹۷۰ رشد کرد. اتفاقاً دوره‌ی هژمونی آمریکا زمانی به طور روشن آغاز گشت که بحران ساختاری نظام واقعا سرمایه داری در سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۹۷۰ شروع گشت و حداقل سه دهه و نیم بعد در پائیز سال ۲۰۰۸ بر ملاءتر و رسانه‌ای‌تر گشت.

۱۳- این بحران ساختاری، از نظر فعالان جنبش فتح و دیگر چالشگران ضد نظام، دارای سه بُعد است که حائز اهمیت می‌باشند. بُعد اول عمومی‌تر، جهانی‌تر و مالی‌تر شدن اولیگوپولی‌های کلان (صاحبان ثروت و قدرت) = "یک در صدی‌ها" است که راه حل دیگری برای بقای خود که لازمه‌اش انباشت ثروت از طریق سود است، ندارند. بُعد دوم، جنگ افروزی‌های بی حد در سراسر جهان توسط اولیگارش‌های حاکم در رأس نظام است. بُعد سوم، که احتمالا تعیین کننده است، عروج امواج خروشان بیداری و رهائی است که روزانه در سراسر جهان از "بهار عربی" در کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی گرفته تا جنبش‌های فتح و تسخیر در آمریکای شمالی گسترش پیدا می‌کنند. بررسی ابعاد این بحران، فعالان و شرکت کنندگان در "جنبش فتح" را مطمئن ساخته که این نظام فرتوت و "بی ربط" گشته و بحران ساختاری آن دارای ماهیت جهانی است. بر این اساس، این فعالان به جد بر آن هستند چالش کنونی که این نظام را زیر سؤال قرار داده، ماهیتا جهانی است. آن‌ها عمیقاً اعتقاد دارند این چالش جهانی نه تنها هفته‌ها و ماه‌ها بلکه سال‌ها ادامه داشته و بالاخره این نظام بی ربط و "گندیده" را به زانو در خواهد آورد.

بخش دوم

جنبش تسخیر که از عمرش سه ماه می‌گذرد تا کنون در ۹۶۵ شهر و در متجاوز از ۹۰ کشور در اکناف جهان گسترش یافته و با جنبش‌های عظیم "خشتم" در اسپانیا، "میدان تحریر" در مصر، اُکسی Oxi ("علیه" نظام) در یونان، "تسخیر ژوها نسبورگ" در آفریقای جنوبی و... رابطه برقرار ساخته است. در اینجا به توضیح نکاتی در باره‌ی اهمیت و دستاوردهای کنونی این جنبش می‌پردازیم.

اهمیت و دستاوردهای جنبش

۱- بدون تردید تمام جنبش‌های مترقی و دمکراتیک در تاریخ مبارزات ملل جهان جایگاه و اهمیت مهم و حتی گاهاً تاریخ‌ساز داشته‌اند. ولی جنبش فتح که از آغاز عمرش سه ماه می‌گذرد و احتمالاً ماه‌ها (و حتی سال‌ها) در آمریکا و فراسوی مرزهای آن ادامه و گسترش پیدا خواهد کرد، دارای ویژگی‌ای کیفی است که به آن موقعیتی ممتاز می‌دهد. این جنبش که بخشی از "انقلاب جهانی" (Global Revolution) است در "قلب" خود نظام جهانی (و به قولی در داخل "شکم هیولا"ی رژیم که در رأس نظام قرار دارد)، به وقوع می‌پیوندد. این جنبش در واقع تنمه و ادامه‌ی گسترش امواج بیداری و رهائی است که دیروز در کشورهای "جنوب جهانی" (کشورهای سه قاره) پدید آمده و امروز به سواحل اقیانوس‌های اتلانتیک و آرام آمریکا نیز رسیده است.

۲- این جنبش خواهان استقرار "بدیلی جهانی" برای استقرار جهانی بهتر است: جهانی که پایه‌هایش بر اساس اصولی به غایت رادیکال بنا شده باشد. این جنبش پیوسته تلاش می‌کند تا رهروان ("رانندگان") واقعی‌نا برابری اقتصادی- اجتماعی را به صورت عامه فهم به توده‌های متعلق به "طبقات (Popular class) معرفی کند. این "رانندگان" واقعی کسانی به غیر از "یک در صدی‌ها" (اولیگوپولی‌های معدودتر و مالیتیر شده) نیستند که به خاطر آز و طمع (منطق حاکم سرمایه‌= انباشت از طریق سود) به محروم سازی آن‌ها ("۹۹ در صدی‌ها") بیش از پیش ادامه می‌دهند. با آماج و هدف قرار دادن شرکت‌های عظیم فراملی، جنبش موفق گشته قشرهای متنوع و چشمگیری از مردم (جوانان، کارگران، بازنشستگان، برگشتگان از جنگ، بی خانمان‌ها، زاغه نشینان و ساکنان گتوها و...) را برای اولین بار در مورد دشمن مشترک (An enemy in common) که "داخلی" است، آگاه، همدل و هم زبان سازد.

۳- شایان توجه و اعجاب انگیز است که فعالان این جنبش (چه کارگر و چه دانشجوی و عموماً جوان) چقدر زیاد به تاریخ سیاسی آمریکا در باره‌ی واژه و انگاشت "دشمن مشترک" آگاهی و دانش کسب کرده‌اند. در دوره‌ی نسبتاً طولانی "جنگ سرد" (از ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۱) "دشمن مشترک" توده‌های قابل توجهی از قشرهای مختلف مردم در آمریکا به ترتیب "خطر کمونیسم"، "نفوذ شوروی"، "خطر سرخ" و "خطر زرد" بودند که بُعد "خارجی" داشتند.

بخاطر موقعیت هژمونیکی آمریکا در سال‌های بویژه ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳، هیئت حاکمه آمریکا موفق گشته بود با استفاده از رسانه‌های فرمانبر، جنایات مکارتیستی و هالیوود سرکوب گشته، بخش قابل توجهی از توده‌های مردم را بطوری مؤثر دور این نوع دشمنان مشترک قلابی و کاذب بسیج سازد.

۴- بعد از پایان "جنگ سرد": فروپاشی و تجزیه شوروی و بلوک شرق و تبدیل چین توده‌ای و جمهوری دمکراتیک ویتنام به کشورهای سرمایه داری، آمریکا از موهبت آن مترسک‌ها و "دشمنان مشترک" محروم گشت. در دوره بعد از "جنگ سرد" اولیگارش‌ی دو حزبی آمریکا باز موفق گشت دو باره بخش قابل توجهی از توده‌های مردم را، منجمله کارگران اروپائی تبار سفید پوست، قانع سازد که این بار و در این دوره نیز "دشمن مشترک" آن‌ها خارجی است. "تروریسم بین المللی"، "مواد مخدر"، "راهزنان دریائی" و دولت‌های گردن‌کش و... "دشمنان مشترک" کاذب و قلابی بودند که در بیست سال گذشته هیئت حاکمه‌ی آمریکا با تحمیق توده‌های مردم به آن‌ها حقنه کرد. ولی در این دوره بر خلاف دوره‌ی "جنگ سرد" ترفندهای هیئت حاکمه آمریکا آنطور که باید و شاید مؤثر واقع نگشته و بیش از دو دهه دوامی نیاوردند. تحلیل‌گران ضد نظام و فعالان جنبش، ناکامی آمریکا را در این دوره به سه علت مهم نسبت می‌دهند، که عبارتند از:

الف- فرود و تضعیف موقعیت هژمونیکی آمریکا در سطح جهان، بویژه در گستره‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دیپلماسی در بیست سال گذشته.

ب- فراز و گسترش بحران ساختاری که در دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز گشته و در سال‌های اخیر (از پائیز ۲۰۰۸ به این سو) فراگیرتر و رسانه‌ای‌تر گشته است و

پ- عروج امواج خروشان بیداری و رهائی منبعت از بحران ساختاری نظام از "بهار عربی" در خاور میانه و آفریقای شمالی تا جنبش فتح وال استریت در آمریکا.

۵- در تاریخ صد ساله‌ی گذشته‌ی امپریالیسم (که در طول آن آمریکا

پائی چادرهای چوبی و... که جملگی مورد تأیید و تصویب مجمع عمومی قرار گرفتند نشان داد که این جنبش به غایت دمکراتیک بوده و شرکت توده‌های مردم در تصمیم‌گیری‌ها بی اندازه امیدوار کننده است.

۹- البته این پروسه‌ی "از توده‌ها به توده‌ها" به هیچ وجه خیابان "یکطرفه" نیست. در این مدت زمان فتح و تسخیر که از عمرش نزدیک به سه ماه سپری شده ما شاهد این امر هستیم که توده‌های قابل توجهی از بی خانمان‌ها، ساکنان زاغه‌ها، گنوها و کوخ‌ها که به جنبش پیوسته‌اند به حد قابل ملاحظه‌ای با هویت‌ها و آگاهی‌های "افقی" (انتیکی، نژادی، زبانی، دین- مذهبی و...) خود خدا حافظی کرده و در آستانه‌ی کسب یک هویت و آگاهی "عمودی" (طبقاتی) قرار گرفته‌اند.

عکس العمل حاکمان در مقابل دستاوردهای جنبش

۱- یک ضرب المثل هندی در باره‌ی مبارزه‌ی سیاسی می‌گوید: « آن‌ها (قدرتمندان صاحب ثروت) در اول ما (توده‌های مردم) = ۹۹ در صدی‌ها» را نا دیده می‌گیرند سپس ما را مسخره می‌کنند و بعد به جنگ علیه ما بر می‌خیزند ولی در نهایت ما پیروز می‌شویم». این ضرب المثل امروز ورد زبان فعالان جنبش فتح در سراسر آمریکا گشته است. آن‌ها چیز دیگری به غیر از آن از "دستگاه" تحت کنترل "یک در صدی‌ها" انتظار ندارند. حد اقل در دو هفته‌ی اول جنبش (از ۱۷ سپتامبر تا نخستین روزهای ماه نوامبر ۲۰۱۱) رسانه‌های گروهی جاری منجمله "رادیوی کشوری عمومی" (NPR) جنبش را مطلقاً نادیده گرفتند. کاری که همیشه در گذشته با جنبش‌های مترقی کرده‌اند. سپس در هفته‌های اول نوامبر جنبش را به مسخره کشیده و اعلام کردند این جنبش "پیام جامع" و "هدف" ندارد. ولی زمانی که در نیمه‌ی دوم نوامبر پیام جنبش را ("۹۹ درصدی‌ها" علیه "یک درصدی‌ها" بسا خیزیم) و هدف آن ("دنیای بهتری" بسازیم) با صدای بلند و روشن شنیدند، به هراس افتاده و به تهاجم علیه جنبش دست زدند.

۲- این جنبش امروز این واقعیت عینی را می‌پذیرد که نظام سیاسی- اقتصادی حاکم مطلقاً "فاسد" بوده و دولت فرمانبر صاحبان ثروت و قدرت (اولیگوپولی‌ها = "یک در صدی‌ها") است. بیش از ۹۰ در صد جوانان، کارگران، "کهنه سربازان" (از جنگ بر گشتگان) و بازنشستگان که در پائیز ۲۰۰۹ به اوپاما رأی داده بودند، امروز از توهم بیرون آمده و متوجه شده‌اند که دو حزب حاکم "دو بال عقابی" هستند که به فرمان یک در صدی‌ها "پرواز" می‌کنند. روی این اصل فعالان درون جنبش به هیچ وجه تحت تأثیر "تحسین"‌های قلابی و کاذب بعضی از اعضای سرشناس حزب دمکرات قرار نگرفته و تعهدات وفادارانه‌ی آن‌ها را به صاحبان "وال استریت" شب و روز افشاء و بر ملا می‌سازند.

فعالان جنبش پیوسته بر این اصل تأکید می‌ورزند که مسائل جهان بشریت باید از طریق گسترش همبستگی‌ها و همدلی‌ها بین خلق‌های جهان و مستقل از اقدامات، رفرم‌ها و تصمیمات نظام حاکم فعلی حل شوند. جنبش در مدت کوتاهی که از عمرش می‌گذرد موفق گشته در زمینه‌های بیداری و آگاهی به پیروزی‌هایی دست یابد. بطور مثال فعالان این جنبش در مسیر مبارزه برای بیداری و رهائی از چنگال رژیم موفق گشته‌اند به دام آن بخش از "یک درصدی‌ها" نیافتند که با زدن نقاب کاذب "دمکراسی واقعی" بصورت خود و تعبیه‌ی ترفندهای به غایت فریبده‌ی "مبارزه علیه فقر" و "فساد" و "اختلاس" کوشیدند آن‌ها را "اخته" سازند.

۳- جنبش فتح در این زمینه خدمات زیادی در طول سه ماه گذشته انجام داده که حائز اهمیت می‌باشند. جنبش موفق گشته روابط و سلسله مراتب از بالا به پائین را (که مرکز اصلی روابط در نظام حاکم سرمایه

بعد از تضعیف قدر قدرتی امپراتوری انگلستان به تدریج قدرتمند گشته و بعد از پایان جنگ جهانی دوم موقعیت هژمونیک کسب کرد) این اولین بار است که توده‌های وسیعی از مردم در آمریکا دشمن مشترک خود را نه خارجی بلکه داخلی می‌دانند. آنان معتقدند که دشمن مشترک آن‌ها یعنی عامل اصلی بدبختی، بی امنی معیشتی و بی خانمانی آن‌ها "یک در صدی‌ها" هستند. این تغییر کیفی در باورها، انظار و افکار مردم یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای جنبش فتح در سراسر آمریکاست.

۶- یکی دیگر از دستاوردهای فعالان که به پدیده‌ی فتح مقام ارجی می‌دهد، این واقعیت است که جنبش موفق گشته دو باره برای اولین بار واژه انگاشت "طبقه" را در صدر بحث‌ها و تبادلات سیاسی قرار دهد. این امر باعث گشته برای اولین بار درجه‌ی آگاهی طبقاتی در بین توده‌های مردم بویژه در بین کارگران، بی خانمان‌ها، بازنشستگان و... به طور قابل ملاحظه‌ای رشد و اعتلاء یابد. این فعالان در ضمن همراه با مسئله‌ی طبقاتی واژه و انگاشت سرمایه داری را نیز به عنوان "دستگاهی" که عامل اصلی نا هنجاری‌های غیر قابل تحمل اجتماعی و بی عدالتی‌های اقتصادی و معیشتی در آمریکا (و حتی در جهان) است، در انظار و افکار توده‌های مردم طرح و ترسیم کرده رواج دهند.

۷- این جنبش از منظر فعالان آن می‌تواند به عنوان "چتر"ی باشد که در زیر آن تمام چپ‌ها و دیگر نیروهای مترقی و برابری طلب "جمع" و "ادغام" گردند. به عقیده‌ی این فعالان چپ آمریکا مثل چپ‌های اکثر کشورهای چه مسلط مرکز و چه دریند پیرامونی از "ویروس" پراکندگی (و اشتقاق) گروهی گرائی، رنج می‌کشد. آن‌ها به جد معتقدند این جنبش "شاید" قادر گردد بعنوان یک پلاتفورم تمام نیروهای چپ آمریکا و دیگر نیروهای مترقی، برابری طلب و رهائی بخش را که بطور آشکار نظام سرمایه را به چالش می‌طلبند، "ادغام" سازد.

۸- یکی دیگر از دستاوردهای غنی این جنبش ظرفیت و توانایی فعالان آن در امر "یادگیری" و تجربه اندوزی از توده‌های مردم است که در فعالیت‌های این جنبش منجمله در مجمع‌های عمومی متعدد آن در شهرهای مختلف که هر روز عصرها در پارک‌ها، دانشگاه‌ها در میدان‌ها، پاساژها و اماکن عمومی و خصوصی برگزار می‌گردند، بطور آشکار دیده می‌شود. بر اساس مشاهدات و ملاحظیات این نگارنده در "میدان آزادی" و "پارک مک فرسن" (دو محل برگزاری فعالیت‌های جنبش فتح در شهر واشنگتن) می‌توان به جرأت ادعان کرد که این جنبش توانسته پراکسیس (تلفیق تئوری با عمل) را انگاشت و گفتمان معروف "از توده‌ها بیاموزید و به توده‌ها یاد بدهید" بطور چشمگیر و کامل‌تر از گذشته بین نیروهای سرنگون ساز پیاده سازد. بطور مثال، فعالان جنبش که گاه‌ا از خود به نام "فاتحان" ("تسخیر کنندگان") یاد می‌کنند، در یکی از شب‌های مجمع عمومی در "پارک مک فرسن" مسئله‌ای را مطرح ساختند که حل فوری آن ضروری بود. توضیح این که "فاتحان" نمی‌دانستند با آمدن زمستان سرد و پر از برف و طوفان که در واشنگتن، نیویورک و دیگر شهرهای شمال شرقی آمریکا شدیدتر و طولانی‌تر از مناطق دیگر آمریکاست، چگونه قادر خواهند گشت به ادامه‌ی "فتح" خود بدون از دست دادن بازنشستگان که عموماً میانگین سن آن‌ها ۷۵ سال است، ادامه دهند. در اینجا ما بی خانمان‌ها (Homeless) را داشتیم که با شرکت فعال خود در این بحث‌ها به فعالان جوان و کارگر یاد دادند که چگونه می‌توانند با استفاده از تجارب آن‌ها که سال‌هاست در شرایط سخت زمستان‌های فوق العاده سرد و پر از طوفان و برف سنگین در این پارک‌ها و میدان‌ها به زندگی "بی خانمانه‌ی" خود ادامه می‌دهند، بر مشکل خود فایق آیند. پیشنهادات این توده‌های بی خانمان مبنی بر استفاده از فانوس‌ها الکتریکی، بخاری‌های برقی و دستی و بر

جنبش‌های بهار عربی، جنبش "خشم" در اسپانیا، Oxi (بر علیه نظام) در یونان و... مشکل است. بدون تردید جنبش تسخیر در آمریکا بخش جدا ناپذیری از جنبش جهانی است که در سراسر جهان در حال شکل‌گیری و رشد و نمو است. این جنبش هنوز در عنفوان کودکی خود بوده و بعد از دو ماه و نیم، تازه "فرا می‌گیرد" چگونه روی پای خود ایستاده و شروع به راه رفتن کند.

۲- این جنبش در دوره‌ی نو نهالی خود از منابع بزرگی الهام می‌گیرد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

سنن مبارزاتی در تاریخ مردم آمریکا و ابتکارات بی نظیر فاتحان میدان تحریر و دیگر میدان‌ها و پارک‌ها در کشورهای مختلف جهان (از مکزیک و شیلی در آمریکای لاتین و یونان، اسپانیا و... در اروپا گرفته تا کشورهای جنوب و شمال آفریقا و چین و هندوستان در آسیا)

۳- جنبش تسخیر نیز مثل جنبش‌های دیگر در جهان یک "مسابقه‌ی طولانی" است که در آن "بازی کنندگان" باید انرژی خود را بطور معقولانه حفظ کنند تا خسته نشوند. در این مسابقه و راه طولانی چالش‌های بزرگی زیر پای این چالشگران نهفته است که باید آن‌ها را به نفع "۹۹ در صدی‌ها" و به ضرر "یک در صدی‌ها" (در خدمت توسعه‌ی عدالت اجتماعی) حل کنند. فعالان جنبش تسخیر با دو چالش بزرگ و مهم روبرو هستند که حل مناسب آن‌ها می‌تواند نقش کلیدی در رسیدن آن‌ها به هدف نهایی خود (استقرار جهانی بهتر- جهانی دمکراتیک‌تر، برابری طلب‌تر= سوسیالیسم قرن بیستم و یکم) ایفا کند. این دو چالش بزرگ در پیش پای فعالان جنبش تسخیر عبارتند از:

۴- جنبش شدیداً نیاز دارد "اقلیت"‌های ساکن در آمریکا را که عموماً در زاغه‌ها، گتوها و کوخ‌های درون شهرها (در "جزایری" پر از فلاکت، فقر و ناامنی) زندگی می‌کنند بیش از پیش به میدان مبارزه و "تسخیرها" بکشد. باید توجه کرد زمانی که بحران اقتصادی بروز می‌کند این اقلیت‌های نژادی و اتنیکی (مثل سیاه پوستان آمریکایی تبار و اتنیکی‌های لاتین تبار از کشورهای آمریکای لاتین و...) هستند که مهلک‌ترین و خانمان سوزترین ضربه‌ها را در جامعه‌ی سرمایه داری می‌خورند. مضافاً این اقلیت‌ها هستند که سال‌های سال نبردی نامرئی و آرام را علیه صاحبان قدرت (یک در صدی‌ها) به پیش برده و قربانیان بی شماری را در این راه از دست داده‌اند. استراتژی‌هایی چون "تسخیر گتوهای" محله‌ی برانکس (Bronx) در شهر نیویورک توسط فعالان جنبش تسخیر، به روشنی نشان می‌دهد این جوانان کارگر و سرباز از جنگ برگشته بطور جدی آگاه گشته‌اند که بدون جلب و جذب این اقلیت‌ها نمی‌توانند آن "جهان بهتری" را که استقرارش هدف نهایی این جنبش است، در آمریکا بر پا سازند.

۵- مضافاً، این جنبش در مبارزه و "مسابقه‌ی" طولانی خود برای ایجاد "جهانی بهتر" باید به تغییر بزرگی که در دموگرافی جهان در کشورهای پیرامونی در بند در صد سال گذشته اتفاق افتاده توجه کرده و در مورد آن آگاهی فعالان جنبش فتح را بیش از پیش اعتلاء بخشد. توضیح این که ایجاد "جهانی بهتر" در کشورهای مسلط مرکز ("شمال جهانی") اگر حیاتی در گذشته‌های دور بدون توجه به مشکلات و فعل و انفعالات سیاسی منبعث از آن‌ها در کشورهای پیرامونی در بند ("جنوب جهانی") امکان داشت امروز به خاطر سکونت و زندگی نزدیک به ۸۰ در صد جمعیت هفت میلیارد نفری جهان در کشورهای سه قاره (به اضافه‌ی اقیانوسیه) امکان پذیر نیست. شایان خوشحالی و شادابی است که فعالان جنبش تسخیر به این نکته‌ی اساسی نیز برخورد استراتژیکی کرده و با اعزام نمایندگان خود به میدان تحریر و دیگر میدان‌ها در کشورهای سه

داری واقعاً موجود است) به کلی در درون فعالان منسوخ سازد. به عوض آن، جنبش موفق شده یک فضای باز توده‌ای بوجود آورد که در آن بحث و تبادل نظر دمکراتیک بر اساس انگاشت و پراتیک "از توده‌ها به توده‌ها" رواج روزانه یافته و در تمام تصمیم‌گیری‌ها شیوه‌ی ارتباطاتی از "بالا به پایین" رد گردد.

۴- رواج گفتمان فراگیر در باره‌ی "دو حرف" سی (C) یعنی Capitalism (سرمایه داری) و Class (طبقه) در بین توده‌های مردم در فضاهای اشغال شده توسط فعالان در شهرهای مختلف و متنوع آمریکا یکی دیگر از دستاوردهای مهم و برجسته‌ی این جنبش است. پیش از آغاز این جنبش بندرت کلمه‌ی طبقه و مضامین مربوط به آن- مثل دینامیس مبارزات طبقاتی، خصلت و ماهیت طبقاتی و... در ملاء عام و در کوچه و بازار بین توده‌های مردم شنیده می‌شد. عموماً مردم منجمله اکثریت بزرگی از توده‌های کار و زحمت پیوسته در معرفی هویت خود به انگاشت‌هایی چون نژاد، تبار، جنسیت و یا دین و مذهب مشخص و معینی بسنده کرده و یا خود را "لیبرال"، "محافظه کار" و "مستقل" و... محسوب می‌داشته‌اند. امروز بیش از هر زمانی در گذشته توده‌های مردم ساکن پارک‌ها، میدان‌ها و اماکن اشغال شده، خود را به طبقه‌ی "ندار" (۹۹ در صدی‌ها) و آن‌ها (اولیگوپولیست‌ها) را به طبقه‌ی "دار" (یک در صدی‌ها) نسبت می‌دهند. جوانان دانشجوی، روشنفکر و کارگر که دارای آگاهی‌های طبقاتی هستند موفق گشته‌اند توده‌های فراوانی را از مردم در مورد ماهیت واقعی طبقه‌ی دارا که نیتش پیوسته محروم سازی و فقر زائی طبقه‌ی ندار و "بی چیز" است، آگاه سازند.

۵- این پروسه‌ی بیداری و آگاهی وسیع در بین توده‌های مردم به گسترش شعله‌های همبستگی، هم‌دلی و هم‌زبانی در بین اجزاء مختلف درون طبقه‌ی "ندار" (کارگران بویژه بیکار، از جنگ برگشته‌ها و ساکنان گتوها و...) دامن زده و در نتیجه به ادامه و گسترش جنبش تسخیر در آمریکا و کانادا و دیگر کشورهای جهان در آینده کمک‌های شایانی خواهد کرد. بعضی دیگر از دستاوردهای این جنبش که حاکمان را به هراس انداخته است، عبارتند از:

موفقیت در رادیکالیزه کردن بخشی از اتحادیه‌های کارگری. این امر یک واقعه‌ی نظیر در تاریخ شصت سال گذشته‌ی آمریکاست. تعداد قابل توجهی از کارگران اعتقاد یافته‌اند که به فعالان درون جنبش در جهت اعتلای سطح مبارزه برای کسب عدالت اجتماعی بپیوندند. این امر در کشورهای عربی، اروپائی، جنوب آفریقا و در چین نیز دارد به وقوع می‌پیوندد.

پیروزی جنبش در گسترش شعله‌های اعتصاب عمومی در بنادر مهمی مثل بندر اُکلند کالیفرنیا که آغاز پروسه‌ی فلج سازی رأس نظام است.

گسترش حوزه‌های جنبش تسخیر از میدان‌ها و پارک‌ها به صحن دانشگاه‌ها و مدارس متوسطه و حتی مدارس ابتدائی.

موفقیت در تشویق مردم در جهت انتقال پس اندازهای خود از بانک‌های بزرگ (بانک آمریکا، سیتی بانک، ولز فارگو، چیس و...) به بانک‌های کوچک محلی به عنوان یک محمل بایکوت (تحریم) علیه اولیگوپولی‌ها.

برگزاری سمینارهای آموزشی در سراسر آمریکا در باره‌ی ماهیت سرمایه داری (تاراج و استثمار و...) و خصلت‌های آن (جنگ افروزی و گسترش جنگ‌های مرئی و نامرئی در سراسر جهان).

آینده‌ی جنبش تسخیر

۱- پیش بینی و آینده نگری در باره‌ی سرانجام جنبش تسخیر نیز مثل

روشن و موج سوق می‌دهد. خاور میانه تا کنون به دو بخش تقسیم شده بود: اردوگاه موسوم به «مقاومت» مرکب از ایران، سوریه و متحدین آنان، حماس در فلسطین و حزب‌الله در لبنان؛ و اردوگاه هوادار غرب به سرکردگی مصر و عربستان سعودی. در آغاز، اردوگاه نخست امتیازهایی گرفت: تظاهرات مردم، دو رژیم هوادار غرب یعنی مصر و تونس را جارو کرد و حکومت‌های دیگری مانند بحرین و یمن را به لرزه در آورد. اردن و مراکش نیز مجبور شدند در راه دگرگونی گام بنهند. در حالی که در بیروت، به پیروی از قانون، حکومتی به رهبری حزب‌الله و متحدین مسیحی آن، «جریان میهنی آزاد» وابسته به ژنرال عون تشکیل شد.

عربستان سعودی، نگران از «ضعف» واشنگتن که دوستان قدیمی‌اش را رها کرده بود و هراسناک از گسترش احتمالی انقلاب‌ها، تصمیم گرفت بی‌عملی پیشین را رها کرده و نیروهایش را در نبرد به کار گیرد. ابتدا، این دولت، ۲۱۴ میلیارد دلار را (معادل بدهی کشور پرتغال) میان شهروندان خود تقسیم کرد تا اعتراضات را خنثی کند. این کشور شاهد نه فقط اعتراض و خشم در میان اقلیت شیعه بلکه در بین جوانان نیز بود که ناراضی‌شان را از طریق وبلاگ‌ها و شبکه‌های اجتماعی بیان می‌کردند (در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۹، به ترتیب ۱۸ درصد و ۴۴ درصد بیکاران را تحصیل کرده‌های دانشگاه دیده تشکیل می‌دادند) (۲). ایجاد شصت هزار شغل در وزارت کشور، به معنی هشداری بود به نافرمانان. سپس، به رغم فاصله جغرافیایی، با پیشنهاد ورود اردن و مراکش به شورای همکاری خلیج [فارس] (۳) و با کمک مالی به این دو پادشاهی و نیز هیئت حاکمه جدید مصر، عربستان تلاش کرد تا آن‌ها را در «صوف خود» حفظ کند.

سرانجام ریاض، سرکردگی نیروهای نظامی شورای همکاری خلیج فارس را به عهده گرفت و برای نابودی شورش دموکراتیک و مطالبات مرتدانه مشروطه سلطنتی به بحرین یورش برد و بدین ترتیب تنش بین سنی‌ها و شیعه‌ها را در سراسر منطقه دامن زد. این تهاجم، که خویشتن داری آمریکا را هم نادیده گرفت، به بهانه «تهدید ایران» انجام پذیرفت که رهبران کشورهای خلیج فارس را بیشتر از رهبران اسرائیل نگران کرده است.

ایران، مورد سوءظن... از سال ۱۹۸۴

حتی پیش از انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، ایران و عربستان سعودی با این که هر دو متحد ایالات متحده بودند، با هم رقابت داشتند. فراخوان آیت‌الله خمینی برای سرنگونی پادشاهی آل سعود و پشتیبانی عربستان از تجاوز عراق به ایران در جنگ ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸، روابط دو کشور را به شدت تیره کرد. این دو کشور، بالاخره در سال‌های دهه ۱۹۹۰ از تنش‌ها کاستند. تجاوز آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، استقرار حکومتی شیعه، یعنی نزدیک به تهران در بغداد، تبدیل ایران به قدرت منطقه‌ای، اعتراضات بحرین رقابت‌های دو قدرت خلیج فارس را تیزتر کرد که تبلور آن را در مسئله سوریه می‌بینیم.

تصمیم اتحادیه عرب به تعلیق سوریه در ماه نوامبر گذشته، با استقبال در واشنگتن و پایتخت‌های اروپایی روبرو شد. این سازمان که مدت‌ها به خاطر بی‌عملی‌اش مورد انتقاد شدید بود، سرانجام دست به کار شد و نه تنها در حرف بلکه در کردار نیز از حقوق انسانی دفاع کرد. این واقعیت که رژیم عربستان به قطعنامه علیه سوریه رای داد، در حالی که نایف بن عبدالعزیز، ولیعهد جدید و وزیر کشور پر قدرت از سال ۱۹۷۵، به فعالیت‌های پلیس مذهبی شدت بخشیده است، به هیچ وجه ناظران به به گور ناراحت نمی‌کند. همچنین، رای امیر نشین بحرین که مخالفان را دستگیر و شکنجه می‌کند و یا رای مثبت رئیس جمهوری سودان که به جرم جنایت علیه بشریت مورد تعقیب دادگاه جنائی بین‌المللی است، آنان را نمی‌آزارد. گویا اتحادیه عرب به «بهار عربی» پیوسته است.

قاره و دعوت هیئت‌های اعزامی از کشورهای مصر، یونان، و... نشان می‌دهند که به این اصل تاریخی و تاریخ‌ساز آگاه بوده و خواهان همبستگی جدی، همدلی و همبستگی با مردمان دربند پیرامونی هستند که ساکنان اصلی کشورهای «مناطق طوفانی» («حلقه‌های ضعیف») نظام جهانی بوده و خواهان سرنگونی آن هستند.

در خاتمه و جمع بندی باید گفت فعالان جنبش بطور جدی و صمیمانه به این نتیجه رسیده‌اند که اگر آن‌ها به وظایف و آرمان‌های خود مسئولیت و وفاداری نشان ندهند در آینده نمی‌توانند «جهان بهتری» را بوجود آورند.

منابع و مأخذ

- ۱- the ۹۹ percent we are www.wear.com
- ۲- «آیا فیمینست‌ها وال استریت را اشغال میکنند؟» در مجله‌ی اینترنتی: Msmagazin.com
- ۳- «چهل روزی که جهان را تکان داد» در سایت: www.Amazon.com
- ۴- «پاسخ‌هایی درباره‌ی جنبش فتح وال استریت» در سایت: www.occupy wall street.com
- ۵- وارن بویت (Buffett)، «ابر ثروتمندان را دیگر در آغوش نگیرید»، در روزنامه‌ی «نیویورک تایمز»، ۱۴ اوت ۲۰۱۱.
- ۶- متن سخنرانی چنار آکچین تحت عنوان «تأملاتی درباره‌ی جنبش فتح وال استریت» در جلسه‌ی عمومی «اتحاد چپ ایرانیان واشنگتن»، ۱۳ نوامبر ۲۰۱۱.
- ۷- مشاهدات و تأملات امانوئل والرستین (Emanuel Wallerstein) در باره‌ی «موج دوم جنبش عدالت اجتماعی در سطح جهانی» در سایت: www.binghamton.edu/fbc/commentaries
- ۸- لارنس سامرز (Summers)، «نابرابری زیر سؤال قرار گرفته است»، در نشریه‌ی «فایننشال تایمز»، ۲۱ نوامبر ۲۰۱۱.
- ۹- پملا کان استیبل (Constable)، «۳۱ نفر از فعالان جنبش تسخیر در واشنگتن دستگیر گشتند»، در روزنامه‌ی «واشنگتن پست»، ۵ دسامبر ۲۰۱۱.
- ۱۰- «یادداشت‌های سردبیران» در باره‌ی جنبش تسخیر در مجله‌ی «مانتلی ریویو» (Monthly Review)، سال ۶۳، شماره ۷، دسامبر ۲۰۰۷.
- ۱۱- در باره‌ی کروئولوژی جنبش و رشد و گسترش آن در آمریکا و اکتاف جهان رجوع کنید به: شماره‌های نوامبر و دسامبر مجله‌ی «Adbusters» در سایت <http://adbusters.org>

صدای چکمه‌ها و...

عمده‌ی نیروهای آمریکا و

وابستگانش افغانستان را ترک کنند.

با وجود این، احتمال کمی وجود دارد چنین خالی بندی‌هایی او را از سرنوشتی که همواره در انتظار همدستان بیگانگان است، خلاص کند.

در همان حال، ایالات متحده در یکی از پیچیده‌ترین عملیات خروج تجهیزات (و سرباز) تاریخ آن کشور درگیر است. قرار است تا پایان سال، فقط چند صد مشاور در عراق بمانند. تا آخرین لحظه ایالات متحده تلاش کرد تا موافقت بغداد را با ماندن چند ده هزار سرباز جلب کند. اما، مخالفت مردم چنان گسترده بود که حتی نیروهای سیاسی طرفدار سازمان ناتو (سازمان پیمان آتلانتیک شمالی) این درخواست را رد کردند.

ایالات متحده در پشت سرخود، عراقی خلاص شده از شر دیکتاتور باقی می‌گذارد. اما کشوری که مشکل بتوان آن را نمونه دموکراتیک برای خاور میانه شمرد. آن چه می‌ماند: کشوری ویران و پر تفرقه و دولتی از هم پاشیده؛ ده هزار بیوه زن و یتیم، ناپدید شدگان و معلولان. پراکندگی مذهبی شدیدتر از پیش، حضور چریک‌های القاعده که هنوز فعالند (در حالی که در سال ۲۰۰۳ وجود خارجی نداشتند)؛ اما، برای این همه جنایت، هیچ مقام آمریکائی در دادگاه جنائی بین‌المللی محاکمه نخواهد شد.

به عبارتی دیگر، حکومت کنونی بغداد، گرچه به یقین با ایالات متحده ائتلاف دارد، ولی به طور متناقضی روابط گرمی نیز با همسایه ایرانی خود برقرار کرده است. در افغانستان، همانند عراق، مردم رهبری بیگانگان را رد می‌کنند. بازگشت به دوران استثمار ناممکن است. این دو شکست ایالات متحده، نشانه ضعف نسبی آن‌ها در خاورمیانه است. انقلاب‌های عربی و سقوط رژیم زین العابدین بن علی در تونس و به ویژه سقوط حسنی مبارک، نمک پرورده و رکن استراتژی آمریکا در منطقه، تأکیدی بر این واقعیت است.

این حذف، بازیگران محلی را به ایفای نقشی فعال‌تر در محیطی نا

خودداری می‌کنند. تهران پاسخی به آن نداده است.

پیمان کشورهای عرب و اسرائیل؟

همان طور که حمید سری، استاد دانشگاه فلوریدا مطرح می‌کند، این منطق مورد عراق را در اوایل سال‌های دهه ۲۰۰۰ به یاد می‌آورد. «روز هفدهم مارس ۲۰۰۳، سه روز پیش از جنگ، گزارش [کمیسون کنترل و بررسی و تجسس سازمان ملل به ریاست هانس بلیکس] تایید می‌کرد که عراق از اتهام مخفی سازی تسلیحات کشتار جمعی تبرئه نشده است». چرا چنین «اشتباه» فاحشی رخ داد؟ «مشکل مربوط به اطلاعات نبود، و ریشه در مقدمه چینی بازرسانی داشت که زندانی «ثوری» ای بودند که نمی‌توانستند «تکذیب» اش کنند (...). زیرا آنان از اصلی حرکت می‌کردند که بر پایه آن نمی‌شد به عراق اطمینان کرد. لذا فقدان مدارک دلیل هیچ چیز نبود، چرا که هرگز نمی‌توان نشان داد که آنان چیزی را پنهان نکرده اند.»

به این ترتیب، ایران نیز مانند عراق سال‌های دهه ۱۹۹۰، «سوئیت» خود را در روندی به نمایش می‌گذارد که هدف، که درست هم است، نه بررسی برنامه هسته‌ای ایران بلکه نگاه‌داشتن رژیم در مظان اتهام دائمی است. و از این رو، ادامه‌ی تلقین این که هدف این کشور نابودی اتمی اسرائیل است. در حالی که وزیر دفاع اسرائیل، اهود باراک توضیح می‌دهد حکومت تهران دلایل متعدد دیگری دارد که بخواهد در منطقه‌ای چنین بی‌ثبات، به بمب اتمی مجهز شود (۱۱).

آیا با این ترتیب، جنگ نزدیک است؟

مشکل بتوان پیش بینی کرد. زیرا پیامدهای حمله به این کشور، به گفته همه تحلیل‌گران، فاجعه‌ای برای منطقه خواهد بود. اما، واکنش‌گتن همچون تل‌آویو در بازی اول برنده شده اند: تراشیدن دشمنی که مسئله فلسطین را در سایه می‌برد و علاوه بر این، در عمل موجب ایجاد اتحاد بین کشورهای عرب میانه رو و اسرائیل می‌گردد. در سال‌های دهه ۱۹۸۰ نیز، رونالد ریگان رئیس جمهوری آمریکا، آرزوی دیرینه‌ای داشت و آن متحد ساختن اعراب و اسرائیل علیه «تهدید شوروی» بود.

انقلاب‌های عربی توانستند ابعاد ژئوپولیتیکی رودروئی‌های منطقه را پنهان کنند. پیش از سال ۲۰۱۱ نیز فرایند فروپاشی خاورمیانه و حتی مغرب محسوس بود: جنگ داخلی در عراق، بی‌ثباتی در کردستان، جنگ داخلی بی‌سر و صدا در لبنان، تکه‌تکه شدن فلسطین، استقلال جنوب سودان، بی‌ثباتی در صحرای غربی... نباید لحظه‌ای تردید به خود راه داد، جنگ جدید منطقه‌ای جنبش‌های دموکراتیک را متوقف خواهد کرد؛ این جنگ، آغاز هرج و مرج در منطقه‌ای خواهد بود که مجاور اروپاست.

x به نقل از متن سخنرانی کرزی به زبان فارسی دری

پاورقی‌ها:

- ۱- Alissa J. Rubin, « Karzai Details Vision for Long-Term Partnership with U.S. », *International Herald Tribune*, Neuilly-sur-Seine, 16 novembre 2011.
- ۲- Edith Schläpfer et Ulrich Kroppinigg, « Saudi Youth : Unveiling the Force for Change », Center for Strategic and International Studies, Gulf Analysis Paper, Washington, novembre 2011.
- ۳- مرکب از شش کشور کرانه‌های خلیج فارس: عربستان سعودی، بحرین، امارات متحده عرب، کویت، عمان و قطر.
- ۴- « Syria and the Arab League : the motives », Al-Akbar in English, 18 novembre 2011, <http://english.al-akbar.com>
- ۵- پیش از پایان جنگ اول جهانی، امپراتوری عثمانی و ایالت‌های عربی میان بریتانیا و فرانسه تقسیم شده بود. این پیمان‌ها خطوط عمده مرزهای کنونی منطقه را مشخص می‌کند.
- ۶- Isandr El Amrani, « In translation : Muhammad Hassanein Heykal on "the new Sykes-Picot" », *The Arabist*, 13 novembre 2011, www.arabist.net
- ۷- Amal Saad-Ghorayeb, « Why Hezbollah supports the Syria regime », *Al-Akbar in English*, 5 novembre 2011.
- ۸- به مقاله «حکومت ترکیه در مقابل چالش کرد، لوموند دیپلماتیک، نوامبر ۲۰۱۱ مراجعه کنید: <http://ir.mondediplo.com/article1740.html>
- ۹- Nima Shirazi, « The Phantom Menace : Fantasies, Falshoods, and Fear-Mongering about Iran's Nuclear Program », *Wide Awake in America*, 29 décembre 2010, www.wideawakeinamerica.com
- ۱۰- Hamid Serri, « Iran's UN Inspectors are Repeating the Iraq Mistakes », *Informed Comment*, 18 novembre 2011, www.juancole.com
- ۱۱- MJ Rozenberg, « Iranian nuclear programme not about Israel », *Al Jazeera*

مگر این که، همان طوری که روشنفکر لبنانی اسعد ابو خلیل (۴) حدس می‌زد: «دلایل اقدامات اتحادیه عرب به شرایط سخت قیام‌های عرب بستگی ندارد. آن‌ها در چارچوب رهنمودهای ایالات متحده جای می‌گیرند. یکی از توجیهاات این اقدام، جاه طلبی‌های فزاینده امیر قطر است که می‌خواهد به آمریکا بفهماند که این کشور می‌تواند همان قدر مطیع و وفادار برای منافع امریالیستی آمریکا باشد که عربستان سعودی و اردن. و نیز بر مفید بودن خود برای ایالات متحده (و نیز اسرائیل) تاکید کند. اتحادیه عرب نشان داد به شرطی اجازه می‌یابد نقشی داشته باشد که بی‌چون و چرا از تصمیمات آمریکا پیروی کند.» او چنین نتیجه می‌گیرد که «در چنین شرایطی، بهتر است این اتحادیه هیچ نقشی ایفا نکند.»

چرا که در خاورمیانه، نه فقط آینده دموکراسی در چالش است، بلکه همچنین استقلال منطقه. می‌توان، بدون توافق با نقطه نظرات وی، بیانات مفسر مطرح مصری، محمد حسین هیکل، مشاور پیشین جمال عبدالناصر را یاد آورد که از یک قرارداد جدید سایکس پیکو (۵) حرف می‌زند. که منطقه را میان قدرت‌های غربی تقسیم می‌کند (۶). تازه اشاره‌ای به له کردن فلسطین به دست اسرائیل نیز نمی‌شود- که هرگز واکنش جدی اتحادیه عرب را موجب نشده است. این بُعد به فراموشی سپرده شده، پشتیبانی حزب‌الله را از رژیم سوریه توضیح می‌دهد، بدون این که توجیه‌اش کند. حسن نصرالله، دبیر کل حزب‌الله می‌گوید به نظر این سازمان، تثبیت سوریه «شرط لازم برای حفظ آرمان فلسطین است» (۷)

در سوریه، حکومت معتقد است زور وحشیانه تنها پاسخ به «توطئه بیگانه» است. رژیم سوریه، ارتش و میلیشیا را به نبرد فرستاده و از هیچ وسیله‌ای دریغ نمی‌کند، از شکنجه گرفته تا دستگیری و قتل گسترده. حکومت از پایگاه ویژه‌ای در بین علوی‌ها و نیز اقلیت‌های دیگر برخوردار است (مسیحیان، دروزی‌ها و غیره) و حتی در میان جامعه سنی، همان طور که تظاهرات طرفداری از بشار اسد نشان می‌دهد. تلویزیون‌های غربی و الجزیره آن را بازتاب نمی‌دهند. خطر جنگ داخلی مذهبی واقعی است. حتماً اگر رژیم برای تحکیم حقانیتش با آن بازی می‌کند. این خطرات همسایگان سوریه و در وهله اول ترکیه را نگران ساخته است.

ترکیه که دارای مرزی هشتصد و پنجاه کیلومتری با سوریه است، در نگاه اول، تلاش کرد بشار اسد را تشویق به انجام اصلاحات کند. اما، خودداری لاجوجانه وی، رجب طیب اردغان، نخست وزیر ترکیه را به پیوستن به اردوگاه مخالف حکومت دمشق سوق داد. ترکیه که عضو ناتو است راغب بود در خط‌الراس میان محکوم کردن شدید سیاست اسرائیل، محبوبیت تحکیم شده‌اش در خاورمیانه، که بر محبوبیت ایران سایه انداخته و هراسش از انتقام جوئی سوریه از طریق دستکاری مجدد مسئله کرد، نظیر سال‌های دهه ۱۹۹۰ و پشتیبانی آن دولت از حزب کارگران کردستان، باقی بماند. (۸) آنکارا با استقرار واحدهای ارتش آزاد سوریه بر خاک خود موافقت کرده و حتی امکان دارد در صورت گسترش کشمکش، با اختصاص دادن مناطق حفاظت اهالی در خاک سوریه موافقت کند. ترکیه مانند شماری از بازیگران منطقه‌ای از درگیری یک جنگ داخلی مذهبی هراس دارد که با سرایت به کشورهای همسایه، از لبنان تا عراق را فراگرفته و منطقه را به آتش بکشد؛ روشن است که چنین خطری از «تهدیدهسته‌ای» ایران جدی‌تر است.

به رغم تبلیغ فراوان رسانه‌ای، گزارش آژانس بین المللی انرژی اتمی در ماه نوامبر ۲۰۱۱، به هیچ وجه تایید نمی‌کند که ایران در حال ساخت بمب اتمی است. این اتهامی است که از ده‌ها سال پیش، متوجه این کشور است و سابقه آن به ۲۴ آوریل سال ۱۹۸۴ می‌رسد (۹). این گزارش پرسش‌هایی طرح می‌کند که از بنگاه‌های امنیتی غربی و اسرائیلی تغذیه و از دادن منابع «اطلاعات» خود به آژانس بین المللی انرژی اتمی

است. افزون بر این، این دگرگشت‌ها شیوه‌ی زندگی به طور رادیکال نوظهوری را در مقایسه با تمامی فرامسیون‌های اجتماعی پیشاسرمایه داری دربرداشته‌اند. از باب مثال، در رابطه با مناسبات فعال و دگرگشت‌کننده میان انسانیت و طبیعت که ویژه‌ی کاپیتالیسم است، پروراندن صور از نظر کیفی نو از زندگی شهری و درکی همسان و خطی از زمان (۸) فرناند براول استدلال می‌کند که مفهوم تمدن، مفهوم «نظمی، که هزاران متصرفات فرهنگی به طور مؤثر متفاوت را که در وهله‌ی اول حتماً نسبت به هم بیگانه به نظر می‌رسند- از چیزها، از چیزهای متعلق به روح و عقل گرفته تا ابزارها و اشیاء زندگی روزمره» گردهم می‌آورد، «مقوله‌ای از تاریخ، طبقه بندی‌ای ضروری» است. (۹) شاید، باید مدرنیته را نوعی از تمدن انگاشت که با انکشاف و سلطه‌ی جهانی شیوه‌ی تولید سرمایه داری شکل گرفته است.

در یافتن توضیحی برای دگرگشت‌هایی که تئورسین‌های مدرن‌گری را به خود مشغول داشته است می‌باشد که ماتریالیسم تاریخی توجه ما را به خود جلب می‌کند. خصوصیات مشخص کننده‌ی مناسبات تولید سرمایه داری است- تبدیل نیروی کار به کالا و کنترل وسایل تولید توسط سرمایه‌های با هم در حال رقابت- که مسئول گرایش نیروهای مولد به رشد سریع است. سرمایه‌های در حال رقابت با یکدیگر می‌کوشند تا با استفاده از نوآوری‌های تکنولوژیکی در کاستن از هزینه‌ی تولید، روی دست رقبا بروند در حالی که وابستگی کارگران به بازار کار به سرمایه داران این امکان را می‌دهد که انگیزه‌های سیستماتیکی را که هدف‌اش بالا بردن باروری کار است گسترش دهند. (۱۰) بنابراین، تاکید مارکس در مانیفست روی پویایی کاپیتالیسم است، دستیافت‌های «عجایی برتر از اهرام مصر، کانال‌های آب رم و کاتدرال‌های گتی»: «بورژوازی بدون ایجاد تحولات انقلابی دایمی در ابزارهای تولید و بدانسوسیله تحولات انقلابی در مناسبات تولید و همراه آن کل مناسبات اجتماعی نمی‌تواند وجود داشته باشد.» (۱۱)

پانویس‌ها

- ۱- یورگن هابرماس (London, 1984) *Theory of communicative Action, I* صص ۱۶۸، ۱۶۶ و به طور کلی صص ۱۴۳-۲۷۱. هرچند من در متن شرح هابرماس را از تئوری عقلی‌گری و بر دنبال می‌کنم، خوانش وی از تئوری و بر شدیداً بحث‌انگیز است؛ برای مثال نگاه کنید به نوشته‌ی W. Hennis «پرسش مرکزی» ماکس وبر» در «*Economy and Society*» شماره ۱۲ سال ۱۹۸۳.
- ۲- یورگن هابرماس (Cambridge, 1987) *The Philosophical Discourse of Modernity* صص ۲.
- ۳- T. Parsons, *The Social System* (London, 1951) صص ۴۸۱ به بعد.
- ۴- T. Parsons, *The System of Modern Societies* (Englewood Cliffs, 1971) صص ۱۱۹.
- ۵- یورگن هابرماس (London, 1984) *Theory of communicative Action, II* صص ۲۹۹-۱۹۹.
- ۶- J. Taylor, *From Modernization to Modes of Production* (London, 1979) صص ۳۱ و به طور کلی نگاه کنید به انتقاد از نظریه‌ی مدرن‌گری پارسونز در همانجا، فصل اول، و S. P. Savage, *The Theory of Talcott Parsons* (London, 1981)، فصل‌های پنجم و ششم.
- ۷- نقطه‌ی تمرکز این شرح از ماتریالیسم تاریخی روی پابندی منطقی تئوری است تا دیدگاه‌های واقعی بسیاری از مارکسیست‌ها. بحث‌های اخیر تحت تاثیر نظرات آلتوسر و بالیبار در *Reading Capital* (London, 1970) و G. E. Cohen, *Karl Marx's Theory of History: a Defence* (Oxford, 1978) قرار داشته است. من روایت خود را در *Making History* (Cambridge, 1987) نقل کرده‌ام.
- ۸- به بحث جالب این دگرگونی‌ها نگاه کنید به A. Giddens, *A Contemporary Critique of Historical Materialism* (London, 1981) فصل ششم. دیدگاه‌های گیدنز در باره‌ی پیامدهای زیباشناسانه‌ی این دگرگونی‌ها در «*Moderism and post moder nism*» منتشر شده در *New German Critique* شماره ۲۲ سال ۱۹۸۱ آورده شده است.
- ۹- F. Braudel, *The Structure of Everyday Life* (London, 1981) صص ۱-۵۶۰.
- ۱۰- کار Robert Brenner اهمیت این خصوصیات سرمایه داری را برجسته ساخته است: نگاه کنید به T. E. Aston and C. H. E. philpin, eds, *The Brenner Debate* (Cambridge, 1985) and R. Brenner, "The social basis of economic development" in J. Roemer, es, *Analytical Marxism* (Cambridge, 1986).
- ۱۱- مارکس و انگلس- کلیات جلد ششم صص ۴۸۷.

علیه پست مدرنیسم

سرانجام تئوری مدرن‌گری در شکل فونکسیون و تکامل باورانه که پارسونز به آن می‌دهد، به طور ضمنی غایت‌گراست. چون ایالت متحده را به عنوان «تکامل یافته»ترین جامعه‌ی موجود، غایتی تلقی می‌کند که نه تنها هم‌تاهایش در جاهای دیگر در بلوک غرب بلکه همچنین جوامع «کم‌تر تکامل یافته»ی جهان سوم نیز به طور روزافزون به سوی آن گرایش پیدا می‌کنند. به طوری که جان تیلور می‌گوید از آن جا که تئوری دگرگونی فونکسیون- از طریق کلیت بخشی عطف به ماسبقی شونده- رابطه‌ای تحولی میان صنعتی شدن و جدایش برقرار می‌کند، در نتیجه فقط می‌تواند مساله‌ی مسیر ممکن دگرگونی جوامع جهان سوم را در آینده، این گونه حل کند که آن را به وضع نهایی مشخصی ارجاع دهد، یعنی وضعی که جدایش یافته‌ترین سیستم اجتماعی معاصر کسب کرده است. بر اساس اصل مسلم postulate تحول تدریجی، مسیری کلی و تاریخی در جهت جدایش بیش‌تر بدست می‌آید که همه‌ی سیستم‌های اجتماعی بایستی ضرورتاً آن را طی کنند، اگر هرآینه بخوانند صنعتی شوند... در نتیجه «یکسوگرایی اروپامرکزی» که در تئوری‌های فونکسیون مدرن‌گرا هویداست- آنطور که برخی از نویسندگان اظهار داشته‌اند- فقط انعکاسی از علاقمندی ایدئولوژیکی تئورسین‌های خاصی نیست، بلکه نشانی است ضروری از تئوری‌ای که در درون آن کار می‌کنند. (۶)

ماتریالیسم تاریخی که پدیده‌هایی را که مورد توجه وبر، پارسونز و هابرماس می‌باشند مقدماً تحت مفهوم شیوه‌ی تولید سرمایه داری بررسی می‌کند، از دیدگاه من چشم انداز تئوریک برتری از مساله‌ی مدرن‌گری ارایه می‌دهد. بدینسان، در وهله‌ی نخست، مفهوم شیوه‌ی تولید، ترکیب مشخصی از نیروهای مولد (نیروی کار، وسایل تولید) و مناسبات تولیدی (مناسبات کنترل مؤثر بر نیروهای مولد)، فرق‌گذاری دقیقی را میان انواع فرامسیون‌های اجتماعی، شامل- شیوه‌های تولید برده داری، فئودالی و خراج‌دهی- امکان‌پذیر می‌سازد که پیش از انکشاف سرمایه داری وجود داشته‌اند. برخی از بهترین نوشته‌های تاریخی مارکسیستی معاصر توجه خود را به فرامسیون‌های اجتماعی پیشاسرمایه داری معطوف داشته‌اند. ثانیاً، تئوری مارکسیستی دگرگونی اجتماعی، ماتریالیستی است که تقدم توضیحی را به تضادهای ساختاری می‌دهد که میان نیروها و مناسبات تولیدی وجود می‌آید و رشد می‌کند و به مبارزات طبقاتی که از مناسبات تولیدی استثمار می‌آید. ثالثاً، ماتریالیسم تاریخی یک تئوری اولوسوسین اجتماعی ناغایت‌گرایانه است: این تئوری نه تنها منکر این است که کاپیتالیسم مرحله‌ی آخر انکشاف تاریخی است، بلکه کمونیسیم نیز، یعنی جامعه‌ی بی طبقه که مارکس معتقد بود نتیجه‌ی انقلاب سوسیالیستی است، نتیجه‌ی گریزناپذیر تضادهای کاپیتالیسم نیست، چون آلترناتیو آن نیز وجود دارد، آن چه مارکس «انهدام متقابل طبقات درگیر» می‌نامید، همان که روزا لوکزامبورگ «بربریت» می‌نامید. (۷)

برتری ماتریالیسم تاریخی به عنوان تئوری اجتماعی بر این امر دلالت ندارد که واژه‌ی مدرنیته جایی ندارد. اصطلاحاتی مانند «مدرن‌گری» می‌تواند به طور توصیفی در خدمت خصلت گذاری دگرگشت‌هایی قرار گیرد که انکشاف کاپیتالیسم صنعتی دربرداشته

Tarhino

Tarhi no
Postfach 10 24 35
60024 Frankfurt

Provisional Council of Iranian left Socialists

www.tarhino.com

15th year No.177

Jan./Fe. 2012

علیه پست مدرنیسم

مقررات رفتاری رو به افزایش که سودمندی خردمندانه موجب آن است، تشکیل می‌دهد تا معیارها و ارزش‌های سنتی. پروسه‌ای که همراه است با کاربرد هر چه گسترده‌تر و گسترده‌تر شیوه‌های علم پسا گالیله‌ای برای تعیین کارسازترین مسیر عمل که به روی افراد در دنبال کردن اهدافشان باز است. وبر آن چه را هابرماس «عقلی‌گری دیدگاه‌های جهانی» (rationalization of worldviews) می‌نامد تحلیل می‌کند. از یک سو پندارزدایی جهان، یعنی بیرون راندن هدف از طبیعت، و از دیگر سو جدا شدن آن فرهنگی که زمانی یگانه بود به سپهرهای مشخص (علم، هنر، اخلاق) که هر یک تحت حاکمیت عقلانیت صوری یکسانی قرار دارد. کلید فهم فرایند مدرن‌گری (مدرنیزاسیون) عبارت است از «جابجاشدن عقلی‌گری فرهنگی با عقلی‌گری اجتماعی». از باب مثال، پروسه‌ای که با آن درک کالونیتسی زندگی همچون پیشه‌ای، مشوق نهادینه‌گری عمل اقتصادی از نظر عقلی سودمند، می‌گردد. (۱)

وبر، البته نسبت به پروسه‌ی مدرن‌گری با خصوصیتی که ذکر گردید، چندان شور و شوقی نداشت. هم به خاطر ماهیت ذهنی عقلی‌گری مثبت (zweckrational)، که در برابر وسایل تحقق هدفی از پیش تعیین شده، نمی‌توانست معیاری عینی برای انتخاب هدف عمل ارائه دهد، و هم به این خاطر که به نظر می‌رسید نتیجه‌ی عقلی‌گری‌اش در بند کشیدن انسانیت در «قفس آهنین» ساختارهای بوروکراتیکی است که در حالی که به طور صوری عقل بنیاد است، ولی در مسیر آزادی یا معنا، چیز قابل ملاحظه‌ای بدست نمی‌دهد. این تردیدها، در آن روایت از تئوری وبر که پس از جنگ مورد استفاده‌ی جامعه‌شناسان مدرن‌گری در جهان انگلیسی زبان مانند تالکوت پارسونز Talcott Parsons قرار گرفت، نقش چندانی نداشت. به طوری که هابرماس خاطر نشان می‌سازد این «تئوری مدرن‌گری... «مدرنیته» را از منشاء‌های مدرن اروپایی‌اش جدا می‌کند و آن را به الگویی از نظر مکان و زمان خنثا برای پروسه‌های انکشاف اجتماعی به طور کلی طراحی می‌کند (۲). «پارسونز مدرن‌گری را چون پروسه‌ای تکاملی درک می‌کند که در آن نظام‌های اجتماعی که تحت «قانون ماندگاری law of inertia» پروسه‌های اجتماعی قرار دارند که آن‌ها را به سوی ثبات هدایت می‌کند، توسط عوامل شکننده‌ی درونی و بیرونی وادار به طی کردن پروسه‌ی جدایش ساختاری می‌شوند. (۳) جدایش - به ویژه پدیدار شدن اقتصاد بازاری خودگردان - «انطباق ارتقایی» سیستم اجتماعی را نیز ممکن می‌سازد. یعنی گسترش توانایی جامعه در کنترل محیط‌اش و بیش از همه انقلاب صنعتی. ولی پروسه‌ی جدایش هم مستلزم دگرگونی در الگوی ارزش‌هاست و هم نتیجه‌ای از آن. یعنی جایگزینی ارزش‌های

ویژه‌ی جامعه‌ی سنتی، مانند «الگوی نسبت دادن‌های ویژه‌گرانه». یعنی ترکیب کردن وفاداری مشخص با اشتغال نقش‌های اجتماعی به اعتبار مکانیسم‌هایی مانند میراث، با «الگوی دستاوردهای همه‌گانه» که در جامعه‌ی مدرن حاکم است. جایی که کنشگران به طور روزافزون دست به تعهدات ارزشی می‌زنند و بر اساس کارکردشان مقام‌هایی را اشغال می‌کنند. پارسونز، استدلال می‌کند «جهت اصلی تکامل اجتماعی مدرن اساساً به سوی الگویی از قشربندی جدیدی است»، که در آن «نابرابری مشروع» دیگر بر مبنای نسب نیست، بلکه بر مبنای کارهایی است که اعضای جامعه در درون نظامی انجام می‌دهند که در سطح بالایی از جدایش نقش‌هایی قرار دارد که صنعتی شدن ملزم می‌سازد. (۴)

لحن قوی عذرآورانه‌ی آشکاری که پارسونز به تئوری مدرن‌گری داد حتا آنانی را که به طور گسترده به این موضوع پیچیده پرداخته‌اند، به تامل واداشت. بدینسان، هابرماس اظهار نارضایتی می‌کند که پارسونز «از یک سو رابطه‌ی تحلیلی میان سطحی بالا از پیچیدگی سیستم و از سوی دیگر اشکال کلی امتزاج اجتماعی و فردگرایی نهادینه شده به شیوه‌ای غیراجباری» برقرار می‌سازد، که مانع از آن می‌شود که شخص «به آسیب شناسی‌هایی که در عصر مدرن پدید می‌آیند» (۵) بپردازد. هابرماس، به طوری که در فصل چهارم ملاحظه خواهیم کرد، سعی می‌کند این کاستی‌ها را با تابع کردن تئوری‌ای از مدرن‌گری در درون شرحی گسترده‌تر از عقلانیت ارتباطی communitative rationality، علاج کند. کاملاً مستقل از انتقادی که من از آن شرح در فصل چهارم ارائه خواهم داد، به نظر من دلایل خوبی وجود دارد برای آن که از پرداختن به موضوع مشکل آفرین مدرن‌گری صرف نظر کنیم. نخست آن که، برقرار کردن تقابلی میان جامعه‌ی سنتی و مدرن، به سادگی به مسخره‌گرفتن غیرتاریخی از گستره، چندگانگی و پیچیدگی فرم‌های اجتماعی پیش از انقلاب صنعتی می‌انجامد. حس تاریخی قوی وبر را، که به طور بسیار مؤثر در بحث‌اش از اشکال متفاوت سلطه در اقتصاد و جامعه Economy and Society بکار گرفته شده است، شناخت‌شناسی‌ای که فضیلتی از عرفی‌گری و کاریکاتور می‌سازد و اشتغال‌اش با مسئله‌ی عقلی‌گری، سست گردانید. دیگر این که، خود تئوری عقلی‌گری به ویژه هنگامی که در شکل «متغیرهای الگویی» پارسونز به ابتذال کشیده شود، حاوی تئوری‌ای ایده‌آلیستی در باره‌ی دگرگونی اجتماعی می‌شود که در آن دگرگشت در ایمان، زمینه‌ی دگرسانی‌های تاریخی می‌شود. این است که تغییرات تکنولوژیکی را مادیت یافتن اکتشافات تئوریک و تصادم‌های اجتماعی را نتیجه‌ای از «فشارهایی» می‌انگارد که منجر به بر هم خوردن تعادل در درون نظام اخلاقی حاکم می‌گردد.

ص ۱۱

«طرحی نو» تریبون است برای نشر اندیشه‌ی کسانی که خود را پاره‌ای از جنبش سوسیالیستی چپ دموکراتیک ایران می‌دانند. هر نویسنده‌ای مسؤول محتوای نوشته‌ی خویش است. دیدگاه‌های مطرح شده الزماً دیدگاه «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» نیست. بهای تک شماره در اروپا ۱ یورو، در آمریکا ۱ دلار. آژونجان با هزینه‌ی پست ششماهه ۲۰ یورو و یکساله ۳۰ یورو

حساب بانکی:

Frankfurter Sparkasse
Konto: 120 166 5033
BLZ: 500 502 01